



جشن اعتدال

این همه شور و شوق برای لحظه تحویل سال از کجا می‌آید؟ مگر قرار است چه اتفاق ویژه‌ای در آن ثانیه به خصوص بیفتد که از مدت‌ها قبل خودمان را آماده می‌کنیم، لباس نو می‌پوشیم، مدارس تعطیل می‌شوند، خانه‌تکانی می‌کنیم و...

از لحاظ نجومی داستان خیلی ساده است: در طول سال، مدت روز و شب با هم متفاوت است؛ اما در لحظه تحویل سال این دو دقیقاً با هم برابر می‌شوند. یعنی دوازده ساعت روز و دوازده ساعت شب. به همین دلیل منجم‌ها اسمش را گذاشته‌اند: اعتدال بهاری!

این همه جنب و جوش برای بزرگداشت اعتدال است. اعتدالی که در طبیعت اتفاق می‌افتد و می‌تواند الگویی برای زندگی ما باشد. ما هم می‌توانیم هر سال اعتدالی بهاری در زندگی‌مان داشته باشیم. به زندگی‌مان نگاه کنیم و ببینیم با خودمان چندچندیم؟! آیا در بعضی کارها زیاده‌روی نکرده‌ایم؟ آیا بیش از حد روی بعضی تفکرات تعصب نداریم؟ آیا عادت‌های اشتباه، بی‌دلیل در زندگی‌مان پررنگ نشده‌اند؟ آن وقت می‌توانیم به نقطه تعادل و اعتدال برگردیم و مثل فصل بهار تازه شویم. آن وقت می‌توانیم به خودمان بگوییم: عیدت مبارک!

سیدامیر موسوی



ایران شگفت انگیز

گوی و میدان



چراغ راهنما



پیشنهادهای ویژه سرآشپز

★ **دودکش‌های جن:** خانم ناطمی هر بار دوربینش را به سمت یک گوشه از کشور زیباییان می‌گیرد و ما را متعجب می‌کند که این دیگر کجای ایران است؟! صفحه ۴ را ببینید.

★ **رفتار سازنده:** آیا ما مسئول همه اتفاقاتی هستیم که در زندگیمان می‌افتد؟ آیا همه چیز تحت کنترل ماست؟ خب اگر نیست پس چکار کنیم؟ باید برویم به صفحه ۱۲ و یک مطلب درجه یک در این زمینه بخوانیم!

★ **اسفار کاتبان:** اصلاً اسم این رمان را که آدم می‌شنود، خف می‌کند. بروید به صفحه ۱۶ و ببینید خانم فرجادامین چه آشی برای این شماره‌مان پخته است؟

★ **شعر ایرانی:** شاعر ماه این شماره‌مان خیلی سفارشی است. اصلاً یک شاعر درجه یک و درست و حسابی که می‌توانی شعرهای کلاسیک و نیمایی و سپیدش را بخوانی و کیف کنی! بروید به صفحه ۱۸ و گرمارودی (دبیر رشد نوآموز) را دیدید، این قسمت از توضیحات ما را نشانش بدهید که بیشتر هوای ما را داشته باشد.

★ **دانش بنیادی:** پارسا بازدار که خودش از مدال‌دارهای المپیاد سلول‌های بنیادی است، این شماره برای دانش‌مورد علاقه‌اش سنگ تمام گذاشته: ۴ صفحه مطلب جامع و کامل همراه با توضیحات کاربردی برای شرکت در المپیاد و ادامه تحصیل در این رشته.

هنرستان



نقشه راه



نشانه

پاتوق ادبیات



پاتوق علم



پاتوق طنز



دودکش‌های جن

■ نازیلا ناظمی ■ عکاس: رضا آشوری

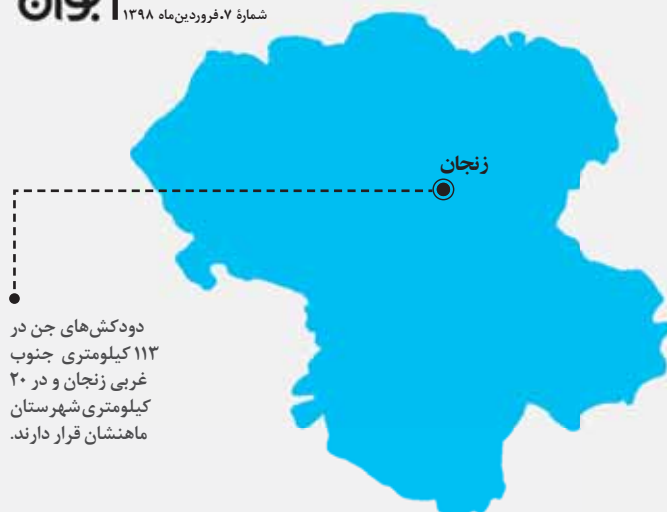
می‌دانستید برخی سفرنامه‌نویس‌ها و خارجی‌هایی که در طول تاریخ به کشور ما سفر کرده‌اند، این سرزمین را، سرزمین شگفتی‌ها، افسانه‌ها، اسطوره‌ها و حکایت‌های پرازورمز معرفی کرده‌اند؟ حالا اگر یک روز تصمیم گرفتید کوله‌هایتان را ببندید و ایران را بگردید، می‌بینید که آنان اصلاً بیراه نگفته‌اند و دیدنی‌ها و شگفتی‌های سرزمین ما، حتی خیلی بیشتر از آن چیزهایی است که جهانگردان درباره آن‌ها نوشته‌اند.

جالب اینجاست که تمام اماکن دیدنی و شگفتی‌های ایران، هرکدام داستان و حکایت شنیدنی مخصوص به خودشان را دارند؛ از داستان‌های واقعی و تاریخی گرفته تا اسطوره و افسانه و قصه‌های جن‌وپری. افسانه‌هایی که سینه‌به‌سینه به ما رسیده و حتی گاه به بخشی از باورهای ما تبدیل شده‌اند.

یکی از این اماکن شگفت‌انگیز، مکانی است در جنوب غربی زنجان، یعنی در ۱۱۳ کیلومتری زنجان در نزدیکی شهرستان ماهنشان. حالا چرا این منطقه عجیب و شگفت‌آور است؟ چون در گذشته داستانی وجود داشت درباره اینکه در کوهستان اطراف این شهرستان و زیر زمین، جن‌ها و پری‌ها زندگی می‌کنند. بر اساس این قصه‌ها، جن‌ها و پری‌ها برای اینکه بتوانند شب‌ها از خانه‌هایشان بیرون بیایند، دودکش‌هایی از سنگ ساخته بودند که مثل مناره از دل زمین بیرون زده بود؛ ستون‌های سنگی بلند و عجیب که سر هرکدام کلاهکی بود، درست شبیه دودکش‌های بخاری. چیزی که به این باورها در گذشته بیشتر دامن می‌زد، کوه‌های رنگی این منطقه بود که به نام رنگین‌کمان زمین معروف‌اند. وجود این ستون‌های سنگی و آن کوهستان رنگ‌آمیزی‌شده و البته تک‌دریاچه پری که در نزدیکی همین مکان قرار دارد، همه و همه زمینه مناسبی را برای ظهور افسانه‌ها و قصه‌های ماندگار فراهم می‌آورد.

اما این ستون‌های سنگی به‌راستی چه هستند؟ آیا ساخته دست موجودات افسانه‌ای‌اند، یا دلیلی علمی برای ساخته شدن آن‌ها وجود دارد؟

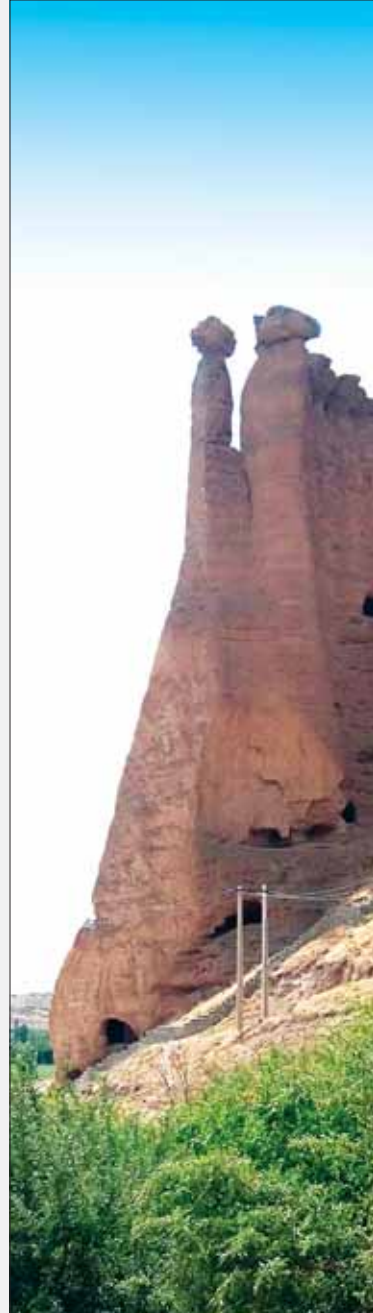
اجازه بدهید بگویم آنچه به نام دودکش جن در منطقه ماهنشان زنجان وجود دارد، در علم زمین‌شناسی «هودو» HooDoo نامیده می‌شود و اثری کاملاً طبیعی است. هودوها در طول میلیون‌ها سال، بر اثر تجمع رسوبات آبرفتی در سطح زیرین سنگ‌ها و فرسایش نواحی اطراف آن‌ها، به‌شکل ستون‌هایی بلند با سری قارچی‌شکل، تشکیل می‌شوند. این پدیده که بیشتر در سنگ‌های آتشفشانی دیده می‌شود، گاه به‌صورت جدا جدا و گاه به‌هم‌پیوسته، مانند دیوارهای یک قلعه به وجود می‌آیند. از آنجایی که سنگ‌های زیرین معمولاً سست‌تر از سنگ‌های بالایی هستند، شب‌ها به‌دلیل سرد شدن هوا و شکستن سنگ‌های سبک و سست، صداهایی از داخل ستون‌ها شنیده می‌شود. این صداها و شکل ظاهری ستون‌ها، از دلایل اصلی نام‌گذاری آن‌ها به نام دودکش جن است. ارتفاع این ستون‌ها از قد انسان تا نزدیک به پنجاه متر هم می‌رسد. علاوه بر ماهنشان، نمونه‌هایی از این ستون‌ها، در میانه راه میناب تا جاسک در جنوب کشور و در همین تهران خودمان، در روستایی به نام وردیج هم وجود دارد که در نوع خود منحصر به فرد و دیدنی است. این پدیده زمین‌شناسی به‌غیر از ایران در آمریکا، در پارک ملی برایس کنیون Bryce Canyon، فرانسه، صربستان و تایوان هم دیده می‌شوند. از این آثار طبیعی به‌دلیل اینکه تجدیدناپذیرند، معمولاً به‌عنوان ژئوپارک Geo Park، حفاظت می‌شود؛ ژئوپارک یعنی مکان‌هایی که از نظر زمین‌شناسی دارای ارزش بسیار می‌باشند و در زمره آثار طبیعی ملی هستند.



دودکش‌های جن در
۱۱۳ کیلومتری جنوب
غربی زنجان و در ۲۰
کیلومتری شهرستان
ماهنشان قرار دارند.

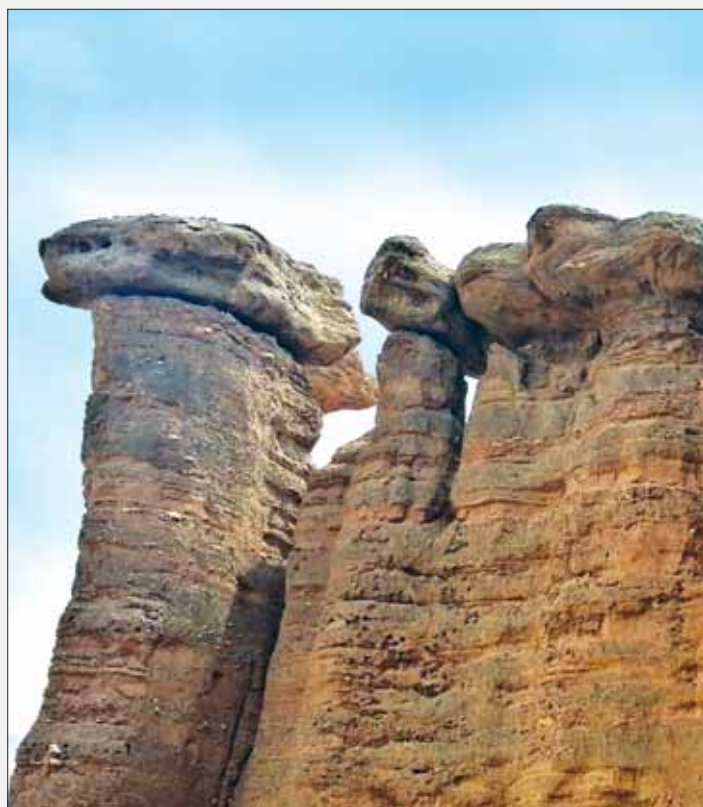
► بخشی از قلعه بهستان که قدمت آن به دوران مادها می‌رسد. در اینجا با خالی کردن درون صخره و دودکش‌های جن اتاق‌هایی به وجود آورده‌اند.

▼ منطقه کوهستان ماهنشان و دودکش‌های جن هر چند به عنوان ژئوپارک و منطقه حفاظت شده تعیین شده‌است، اما گسترش زمین‌های کشاورزی و روستاها، حیات آنها را تهدید می‌کند.



► طبقات رسوبی آبرفت‌ها که لایه به لایه به روی هم قرار گرفته‌اند، کاملاً مشخص است. در این ترکیبات گاه سنگ‌های آتشفشانی هم دیده می‌شود.

► در بالاترین بخش این ستون‌ها معمولاً سنگی صاف قرار دارد که کمتر دچار فرسایش شده‌است و گاه به نام کوه سر نامیده می‌شود.





ورزش روی پاکت نامه

تاریخچه تمبرهای ورزشی

■ مهدی زارعی

فرض کنید گروهی نزد شما می‌آیند و می‌خواهند که درباره طراحی اثری هنری ورزشی تصمیم بگیرید؛ مثلاً با توجه به اتفاقات روز ورزش ایران، یک یا چند طرح را برای چاپ آماده کنید. چه طرحی، چه تیمی یا چه اتفاقی را انتخاب می‌کنید؟ دلیل انتخابتان چیست؟

مخصوصاً اگر قرار باشد انتخاب شما، به همه‌جای کشور، حتی خارج از ایران هم فرستاده شود. این انتخاب ممکن است پوستر و عکس باشد، یا... تمبر! در گذشته‌های نه چندان دور، تمبرها وسیله‌ای بسیار مهم در ارتباطات و ارسال پاکت‌های پستی بودند. بد نیست با تمبرها، به خصوص تمبرهای ورزشی، بیشتر آشنا شویم تا ببینیم چه تصویری برای روی تمبر از بقیه مناسب‌تر است؟

نخستین تمبر منتشر شده ایرانی

اولین تمبری که به‌دستور دولت ایران منتشر شد، مربوط به دوران ناصرالدین‌شاه قاجار است. این پادشاه در مراجعت از اروپا به این فکر افتاد که برای پست ایران تمبر تهیه کند. به این ترتیب در سال ۱۸۶۵ (۱۲۴۴ ش) هیئتی از طهران رهسپار پاریس کرد تا برای تهیه طرح تمبر و چاپ آن مطالعه کنند و با وزارت پست و تلگراف فرانسه وارد مذاکره شوند.

با ورود این هیئت، شخصی به نام ریستر که از مقصود آن‌ها اطلاع پیدا کرده بود، کلیشه‌هایی برای تمبر تهیه و نمونه‌هایی را هم چاپ کرد و به هیئت ایرانی نشان داد. شکل این نمونه‌ها عبارت بود از شیری خوابیده که خورشیدی در پشت آن قرار داشت. این نقش در یک بیضی قرار داشت و در زیر بیضی و در قاب دور نقش تمبر، حروف نام ریستر به‌شکل وارونه دیده می‌شد. اما حکومت ایران نامه تندی برای او فرستاد و به‌دلیل چاپ تمبر، بی اجازه دولت ایران، نمونه‌ها را به وی برگرداند؛ ولی این تمبرها با رنگ‌های آبی، سبز، قرمز، طلایی، لاجوردی و... در پاریس چاپ شدند.

نخستین تمبرهای ورزشی

در دوران قاجار، همه تمبرها فقط تصویری از شاه قاجار بود، اما از نود سال پیش، تصاویر چاپ تمبر تنوع بسیاری یافت. از جمله دوشان‌تپه، پل کارون، پست و تلگراف، دادگستری، تخت‌جمشید، کارخانه سیمان، آسایشگاه سخت‌سر، ناو دریایی و... با این حال، تا سال ۱۳۳۱ خبری از تمبرهای ورزشی نبود. در ۴ آبان ۱۳۳۲ تمبرهای ورزش باستانی با تصاویری از تیراندازی با کمان، زورخانه و... منتشر شدند. قیمت این تمبرها به این شرح بود: ۱ ریال سبز، ۲/۵ ریال آبی، ۳ ریال خاکستری، ۵ ریال زرد، ۱۰ ریال قرمز بنفش.

فن عباس زندی در تمبر رسمی

دو سال بعد و در ۴ آبان ۱۳۳۴ تمبری ۲/۵ ریالی با یازده دندان منتشر شد که روی آن فن لنگ عباس زندی روی حریف خود، با عبارت «پیروزی سال ۱۳۳۳-۱۹۵۵» دیده می‌شد. چند ماه بعد و در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۳۵ به‌مناسبت المپیک ملبورن، تمبری ۵ ریالی به رنگ بنفش روشن، در تیراژ سی‌هزار عدد به چاپ رسید. این اولین باری بود که پنج حلقه المپیک در تمبرهای ایرانی دیده می‌شدند.





تمبرهای مربوط به المپیک رم و توکیو

دو تمبر بعدی مربوط به المپیک بودند. در ۱۹ خرداد ۱۳۳۹ به مناسبت هفته المپیک و نزدیک شدن بازی‌های المپیک ۱۹۶۰، پست ایران صدهزار تمبر منتشر کرد. تمبر آرپالی، تصویری از چوگان با زمینه تخت جمشید داشت و تمبر عریالی تصویری از سرباز هخامنشی در حال تیراندازی با کمان. چهار سال گذشت تا اینکه در ۴ آبان ۱۳۴۳، دو تمبر دیگر به مناسبت بازی‌های المپیک توکیو (۱۹۶۴) منتشر شد. در تمبر ۴ ریالی، کشتی‌گیری با کباده دیده می‌شد و در تمبر عریالی، یک چوگان‌باز. در پایین هر دوی این تمبرها، حلقه‌های المپیک وجود داشتند و تیراژ آن‌ها سیصد هزار تا بود.



تمبرهای مربوط به میزبانی رقابت‌های جهانی کشتی و وزنه‌برداری

در ۱۷ آبان ۱۳۳۶ به مناسبت برگزاری مسابقات وزنه‌برداری قهرمانی جهان در تهران، تمبری ۱۰ ریالی در سه رنگ آبی و سبز و قرمز به چاپ رسید. روی این تمبر، نمادی از وزنه‌برداری و پرچم ایران بود. دو سال بعد، ایران یک بار دیگر، میزبانی تورنمنت بین‌المللی مسابقات کشتی را قبول کرد و به همین مناسبت در ۸ مهر ۱۳۳۸، تمبری عریالی با تیراژ پنجاه هزار عدد منتشر شد. در این تمبر دو کشتی‌گیر دیده می‌شدند که روی کره زمین کشتی می‌گرفتند.



پنج سری تمبر برای بازی‌های آسیایی

در سال ۱۳۵۳، تهران میزبان بازی‌های آسیایی بود. به همین مناسبت در چندین نوبت، تمبرهای ویژه بازی‌ها، با موضوع رشته‌های برگزار شده منتشر شد؛ رشته‌هایی چون ژیمناستیک، دوومیدانی، وزنه‌برداری، بوکس، پینگ‌پنگ، تنیس، شنا، هاکی و... سری اول این تمبرها، تیراژ سیصد هزار تایی داشت. تا ۲۵ شهریور، سری‌های این تمبرها تا پنج سری هم رسید که در آن‌ها طرح‌هایی از استادیوم صدهزار نفری، نقشه محل برگزاری مسابقات و لوگوی مسابقات دیده می‌شد. روی هم رفته، این سری تمبرها بیش از یک‌ونیم میلیون تیراژ داشت.



تمبرهای سال ۱۳۷۷

حضور فوتبال ایران در جام جهانی ۱۹۹۸ سبب شد که تمبر بازی‌های جام جهانی در ۲۰ خرداد ۱۳۷۷ منتشر شود. روی این تمبر سیزده‌دندانه، تصویری از استادیوم آزادی و یکی از بازیکنان تیم ملی ایران دیده می‌شد و تیراژ آن هفتصد هزار تا بود. قیمت هر تمبر هم ۵۰۰ ریال.

جانبازان و معلولان بر روی تمبرها

برای اولین بار در ۱۵ بهمن ۱۳۶۶، به مناسبت بزرگداشت غلامرضا تختی، تمبری با موضوع این پهلوان کشتی منتشر شد. تیراژ آن سه میلیون عدد بود. در سال ۱۳۷۱، نوبت به چاپ دو تمبر به هم چسبیده به مناسبت روز جانباز رسید که قیمت یکی ۲۰ و دیگری ۴۰ ریال بود و روی این تمبرهای سیزده‌دندانه، تصویری از والیبالیست‌های پارالمپیک و دیگر جانبازان، روی سکو دیده می‌شد.



از آن زمان تاکنون تصاویر تعداد زیادی کشتی‌گیر، پست‌های الکترونیکی جای پست کاغذی را گرفته‌اند، حتی امروز که تمبرها برای یادبود و بزرگداشت، می‌توانند بسیار کاربرد داشته باشند. پس بهتر است یک بار دیگر، ابتدای مطلب را بخوانید. کدام سوژه برای رفتن روی بئر یا یک بئر کوچک، یعنی تمبر! مناسب‌تر است:

- تصویر علیرضا بیرانوند وقتی پناستی رونالدورا در جام جهانی می‌کرد؟
- فن زیبای کشتی از حسن یزدانی در فینال مسابقات آسیایی یا جهانی؟
- بلند کردن وزنه‌های سنگین به‌دست سهراب مرادی؟





لوازم موردنیاز کچه‌دوز:
الیاف پشمی که در رنگ‌های متفاوت در بازار موجود است.
سوزن مخصوص کچه‌دوزی که با سوزن‌های معمولی متفاوت است؛ سر سوزن حالت
زبری دارد که الیاف را درگیر می‌کند.
اسفنج که زیر کار قرار می‌گیرد.



هنر کچه‌دوزی

کاوش در هر فعل و آفرینشی،
انسان را به وجد می‌آورد.

■ معصومه فرجی

هنر کچه‌دوزی با هنرهای خانگی رابطه‌ای بس
شیرین دارد. الیاف و سوزن و دست و فکر لطیف
زنانه است که شکل می‌دهد و حجم می‌سازد و
فرم می‌آفریند.



۵. توجه داشته باشید که زاویه سوزن با کار، باید نود درجه باشد تا کار شکل بهتری بگیرد و سوزن کج نشود یا نشکند.



۶. به اندازه کافی به الیاف سوزن می‌زنیم تا بافت منسجم و تمیز شود.



۷. بعد از اتمام کار، با قیچی کرک‌ها را می‌چینیم تا پشت کار تمیز و کم‌حجم شود. روی کار را با دوخت تزیینی و مروارید تزیین می‌کنیم.



۸. برای پشت کار، تکه‌ای نمد به اندازه طرح، قیچی می‌زنیم و پیکسل را با نخ و سوزن وصل می‌کنیم و به پشت کارمان یا با چسب حرارتی می‌چسبانیم.



۱. طرح را روی کاغذ طراحی و روی پارچه نمدی منتقل می‌کنیم.



۲. قسمت پارچه‌ای زیپ را به وسیله قیچی جدا می‌کنیم و با چسب روی طرح می‌چسبانیم.



۳. به این شکل، کار را روی اسفنج می‌گذاریم تا سوزن به راحتی بتواند حرکت رفت و برگشت داشته باشد.



۴. الیاف را روی کار می‌گذاریم و با سوزن ضربه می‌زنیم تا در بافت نمد وارد و منسجم شود.



رفتار سازنده

چگونه فرمان زندگی مان را در دست بگیریم؟

یلدا طبسی

پس چه کار کنیم؟

رفتار ما از احساس و عاطفه ما جداست. اینجا وقتی از کنترل رفتار حرف می‌زنیم «به‌هیچ‌وجه» منظورمان این نیست که ناراحت و عصبانی نشویم یا هیچ‌وقت حال بدی نداشته باشیم. ما حق داریم ناراحت بشویم و هر کدام از عواطف منفی را تجربه کنیم. اما می‌دانم با من موافقی که اجازه نداریم هر رفتاری را در مقابل عواطف ناخوشایندمان نشان دهیم. درست است؟ تصور کن هرکس که خشمگین می‌شود، هرچند به حق، به خودش اجازه بدهد هر رفتار پر خاشگرانه‌ای را بروز دهد. آن وقت سنگ روی سنگ بند نمی‌شد. فقط به این هرج و مرج فکر کن!

از طرفی، تصور کن اجازه بدهیم ترس‌ها، ناراحتی‌ها و دل‌خوری‌ها کنترل رفتارمان را به دست بگیرند. در این صورت، کسی که همیشه نگران است، نمی‌تواند دست به کاری بزند؛ چون ممکن است خطری برایش داشته باشد. یا کسی که ناراحت و افسرده است، ممکن است به راحتی نتواند لحظات شادی را تجربه کند و ترجیح دهد بیشتر وقت خود را در انزوا و ناراحتی بگذراند.

خب؟ پس چه کار کنیم؟ چطور بتوانیم با وجود عواطف ناخوشایند رفتاری داشته باشیم که زندگی‌مان را خراب نکند و فرصت زندگی خوب را از ما نگیرد. پاسخ این است: رفتار سازنده را انتخاب کنیم!

چند دقیقه به فهرست پایین نگاه کن:

(الف) طلوع خورشید
(ب) حرکت هواپیما بدون تأخیر
(ج) رفتار دیگران با شما
(د) رفتار خودتان با دیگران
(ه) وجود چاله‌های خیابانی
(و) طرز رانندگی دیگران
خواندی؟ کدام یک از آن‌ها تحت کنترل و اختیار بود؟ کدام یک از آن‌ها را می‌توانی تا حدودی کنترل کنی؟ کدام یک کاملاً از اختیار بیرون است؟ می‌توانی چیزهای دیگری هم به فهرست بالا اضافه کنی و ببینی آیا قادری آن‌ها را کنترل کنی یا حتی تا حدودی بر آن‌ها تأثیر بگذاری؟

حدس می‌زنم تو هم مثل من به این نتیجه می‌رسی که ما از صبح تا شب با تجربه‌های بسیاری روبه‌رو می‌شویم که تا حدود زیادی بر آن‌ها کنترلی نداریم یا اصلاً نمی‌توانیم آن‌ها را تحت اختیار خودمان درآوریم. درست حدس زدیم؟ واقعیت این است که روان‌شناسان بسیاری هم حدس می‌زنند که بیشتر افراد به این نتیجه می‌رسند و حتی معتقدند تنها چیزی که ما می‌توانیم تا حدودی بر آن کنترل داشته باشیم، رفتار خودمان است.

تو تعریف کن

اگر بخواهی رفتار سازنده را تعریف کنی چه می‌گویی؟ چه رفتاری به نظر سازنده است؟
به نظر من رفتار سازنده در مواقع مختلف می‌تواند متفاوت باشد. اما وجه مشترک همه این رفتارها این است که به ما کمک می‌کند تا زندگی بهتری داشته باشیم و عملکرد مناسب‌تری در هر موقعیت از خودمان نشان دهیم. یادت می‌آید چند وقت پیش دربارهٔ تصمیم‌گیری با هم حرف زدیم؟ یک تصمیم مؤثر و درست می‌تواند در نهایت به یک رفتار سازنده و کارآمد تبدیل شود. شاید بد نباشد سری به چند شمارهٔ قبل بزنی و باز کلیدهای تصمیم‌گیری درست را مرور کنی. بعد دوباره به اینجا برگردی.

تصور کن...

برای اینکه ببینی رفتار سازنده چیست، شاید بد نباشد چند دقیقه‌ای به رفتارهای ناکارآمد فکر کنیم. تصور کن می‌خواهی با دوستت رابطهٔ خیلی خوبی داشته باشی و از بودن با او حسایی لذت ببری. اما برای اینکه این دوست را به هر قیمت حفظ کنی، مجبور باشی مرتب از خواسته‌های خودت بگذری یا باج بدهی. این رفتار کارآمد است؟ این رفتار باعث می‌شود حال خوبی از بودن با او داشته باشی؟ اگر جوابت منفی است، فکر می‌کنم به این نتیجه برسی که این رفتار سازنده نیست و نمی‌تواند کارت را راه بیندازد.

شاید بهتر باشد رفتار قاطعانه را بشناسی و پیش‌گیری. شاید لازم باشد با این دوست صحبت کنی و از او بخواهی که رفتارش را عوض کند. از همه مهم‌تر، شاید اصلاً این دوست همان کسی نباشد که باید زمانت را برایش صرف کنی.

ای کاش

نیوتن قبل از اینکه به قانون

اول و دوم و سوم فکر می‌کرد، به کم

به اصول رفتار سازنده فکر می‌کرد. واقعاً

سازنده‌ترین رفتار در مقابل افتادن سیب، اینه

که آدم بشینه و رنگ‌وارنگ قانون بنویسه یا

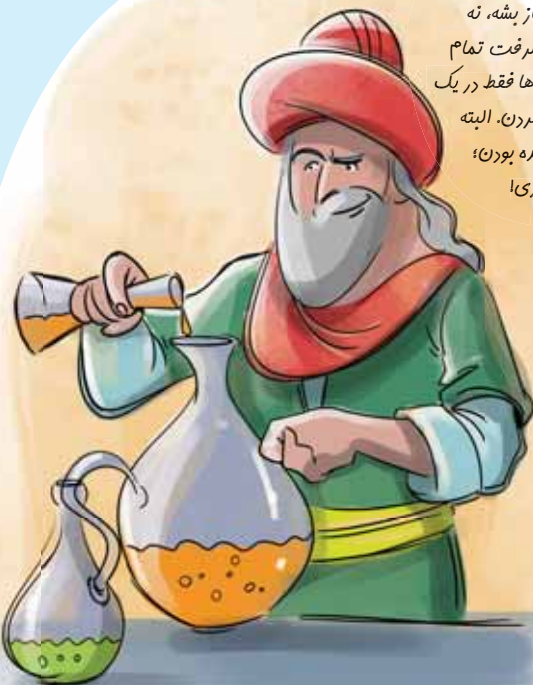
اینکه از سایهٔ درخت و به سیب رسیده

قرمز لزت ببره!؟



رفتار سازنده

باید واقعاً باعث سافست‌وساز بشه، نه
سوفت‌وسوز. پس می‌شه نتیجه گرفت تمام
واکنش‌های شیمیایی یا شیمی‌دان‌ها فقط در یک
طرف واکنش‌ها سازنده رفتار کردن. البته
بعضی‌ها شون هم کلاً سازنده بودن؛
مثل زکریای رازی!



خودم به عهده می‌گیرم!

شاید گاهی لازم است برای رسیدن به
خواسته‌هایمان به جای حساب کردن روی
دیگران، فقط و فقط به توانمندی‌های
خودمان متکی باشیم. در واقع این ما هستیم
که باید با رفتارهای مؤثر به خواسته‌های
خودمان برسیم و نیازهایمان را برآورده کنیم.
هیچ‌کس جز خودمان مسئول این وظیفه خطر
نیست؛ مسئولیت مهم و حیاتی رسیدن به
خواسته‌هایمان!

ما باید یاد بگیریم خودمان مسئولیت شادبودنمان
را به عهده بگیریم. شادبودن تنها به معنای
خوش حال بودن نیست؛ بیشتر به معنای خرسندی
و رضایت درونی است که تنها به کمک اقدامات
مؤثر می‌توانیم به آن برسیم. با انتخاب رفتارهای
سازنده می‌توانیم احساس مفیدبودن و عزت نفس و
شادمانی درونی را تجربه کنیم. این خود ما هستیم
که باید به این رضایت درونی و شادمانی برسیم.
چون باید رفتارهایمان را در راستای برآورده کردن
نیازهای اساسی‌مان انتخاب کنیم.

دوستم، عزیزم، دقت کن!

رفتار سازنده همان رفتاری است که ما را به سمت پاسخ به این
نیازها پیش می‌برد.

هشدار:

توجه توجه

گاهی ما در شناسایی خواسته‌های اصلی‌مان دچار اشتباه می‌شویم.
در واقع نیازمان را به خوبی نمی‌شناسیم و تنها خواسته‌های سطحی
و موقتی‌مان را به جای خواسته‌های واقعی‌مان در نظر می‌گیریم.
گاهی تصور می‌کنیم آنچه همین حالا می‌خواهیم، همان نیاز اصلی
من است. مثلاً اگر کسی درگیر افسردگی شود، به احتمال قوی
خواسته‌هایی مثل تنهایی و انزوا دارد. اما اگر بخواهد تنها به
برآوردن این خواسته فکر کند، از نیازهای دیگر دور خواهد شد
و هر روز بیشتر از روز قبل به تنهایی و انزوا تمایل خواهد داشت.

دوستم، عزیزم، دقت کن!

گاهی لازم است برای یافتن خواسته اصلی، با خودمان بیشتر صادق
باشیم. گاهی لازم است با متخصص بهداشت روان یا بزرگ‌تر آگاه
و دل‌سوز صحبت کنیم. گاهی لازم است در نظر بگیریم که ارضای
خواسته کوچکی، ممکن است به آسیب‌هایی منجر شود. پس این
آرزو نمی‌تواند خواسته اساسی و سازنده برای ما باشد و شاید لازم
است مسیر رسیدن به آن خواسته را تغییر دهیم.

یادت باشد!

جسم و روان ما به دنبال شادی‌های لحظه‌ای
و موقتی نیست. ما به دنبال سرزندگی و
شادمانی درونی هستیم. رفتار سازنده
همان رفتاری است که ما را به این
شادمانی درونی می‌رساند.

به قول گلاسر ما پنج نیاز اساسی داریم:

۱. نیاز به بقا؛
۲. نیاز به تعلق خاطر؛
۳. نیاز به آزادی؛
۴. نیاز به تفریح و یادگیری؛
۵. نیاز به قدرت.

دنیا پر از

رفتارهای سازنده ریزورشته، اون وقت
بعضی‌ها بین این‌همه پیغمبر می‌رن سراغ هرچیس.
فراوانی سازندگی رفتار بعضی‌ها در حالت ابهام که چه
عرض کنم، در سیاه‌پاله‌ای از ابهامات گم می‌شه. وقتی پادشاه
سامانی کتک خورده بود و لنگر انداخته بود و اصلاً انگار نه انگار باید
برمی‌گشت به پایتخت تا پادشاهی کنه، واقعاً بهترین «رفتار»
مؤثر و سازنده «نواختن چنگ و سرودن شعر «پوی
پوی مولیان» بود؟



مثل عدد بی نهایت رفتار کن

■ مریم حدادی

عدد بی نهایت مقدار خیلی بزرگی است که در ریاضی، درک و تصور انسان‌ها را از مسائل دوازدهم ممکن می‌کند. حالا هر کسی تصور خودش را از بی نهایت دارد. یک نفر بی نهایت را بزرگ‌تر از صدهزار می‌داند، نفر دیگر بزرگ‌تر از ده به توان چهارده! این خود آدم‌ها هستند که اجازه می‌دهند رؤیاهایشان تا کجا پرواز کنند. به همان مقدار هم می‌توانند مرز فعالیت‌هایشان را تغییر دهند. بعضی آدم‌ها هم اجازه می‌دهند فکرشان به بی نهایت وصل شوند. اگر این اتفاق بیفتد، هر چقدر هم که ضرب و تقسیم اتفاقات و زندگی روی آن‌ها اعمال بشود، باز هم همان عدد بزرگ باقی می‌مانند. آدم‌های مهربان خودشان را به بی نهایت خدا وصل می‌کنند که در آن نزدیکی‌ها همه چیز از جنس رحم و رحمت است. وقتی ما آدم‌ها بی نهایت بشویم، ناخودآگاه مهربان می‌شویم. چرا که در بی نهایت خدا، ضرب و تقسیم‌های زمینی دیگر اثر ندارند و قانونی که پیامبر عزیزمان صلی الله علیه و آله و سلم گفته‌اند، شامل حالمان می‌شود: «به ساکنان زمین رحم کنید، تا آن که در آسمان است به شما رحم کند.»

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:
الرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمَنُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى،
إِرْحَمُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمَكُم مَّنْ فِي
السَّمَاءِ. (کنز العمال، ۵۹۶۹)

زیور ایشارگری

■ عطیه سادات صالحیان

صدای زنگ موبایلم را شنیدم. برش که داشتم، پیام سمانه را دیدم:
- فردا رأس ساعت ۹ جلوی سازمان انتقال خون.
گوشی را خاموش کردم. نمی‌دانستم جوابش را چه بگویم. اصلاً این دختر خدای جو است. حالا یک حرفی تلویزیون زده، تو چرا جوگیر شدی...
- تو که هنوز حاضر نشدی!
- من نمیام. شما خودتون برید.
صدای مامان نزدیک‌تر شد و جلوی رویم ایستاد:
- یعنی چی که نمیای؟ مگه نمی‌خوای بیای دیدن عموت؟
از روی صندلی بلند شدم و تلخندی زدم:
- عمو!!! از کی تا حالا عمودار شدم که خودم خبر ندارم. اصلاً من باید برای کنکور درس بخونم. شما خودتون برید.
مامان نیشگونی از بازویم گرفت و لب پایش را گزید:
- هیس... یواش‌تر. اگه بابات بفهمه، ناراحت می‌شه. می‌دونی که بابات سال‌هاست که دنبالش بوده. حالا که پیداش کرده نمی‌بینی چه خوش‌حاله؟
- دخترم حاضر شدی؟
سرم را که به سمت صدا برگرداندم، لب‌های خندان بابا را دیدم. چشم‌هایش از خوش‌حالی برق می‌زد. دلم نیامد با نه گفتنم همه این‌ها را از صورتش پاک کنم. به‌اجبار لباس پوشیدم و با آن‌ها رفتم. از روزی که به‌خاطر عموی جدید، سیزده‌بدر خانه‌نشین شدیم، از بابا ناراحت‌م. او به‌خاطر دوستیش ما را تنها گذاشت. تنها دلیلش هم این بود: «عمویت ناخوش است.» اصلاً نمی‌دانم این عمو تا به حال کجا بوده که حالا بعد از سی سال، تازه پیدایش شده... سوار ماشین که شدیم، از ناراحتی دیگر هیچ حرفی نزد. صدای خنده بابا ماشین را پر کرده بود. مدام خاطراتش با او را برایمان تعریف می‌کرد. نیم‌ساعتی گذشت که ماشین جلوی ساختمانی ایستاد. وارد ساختمانی که شدم، تعجب کردم از آدم‌های دوروبرم. از آدم‌هایی که انگار از جایی دیگر آمده بودند. یک‌جورایی با همه ما فرق داشتند. گاهی صدای خنده می‌شنیدم وقتی برمی‌گشتم، چند نفرشان دورهم بودند. لب‌هایشان می‌خندید، اما انگار چشم‌هایشان گریه می‌کرد. بابا و مامان جلوی اتاقی ایستادند. در که باز شد، جسم نحیفی را روی تخت دیدم، لب‌هایش کمی کش آمد و شبیه لب‌خند شد. اشک در چشمان بابا حلقه زد.



عقربه‌های طلایی

■ مریم فردی

یک دره عمیق زیر پای طناب‌باز است. یک پایش روی طناب است و پای دیگرش را بلند کرده و می‌خواهد کمی جلوتر بگذارد. طناب زیر پایش می‌لرزد. دست می‌اندازد در هوا تا تکیه‌گاهی پیدا کند. دستش از هوا پر می‌شود. چشم‌هایش را محکم‌تر می‌بندد و همه حواسش را جمع می‌کند تا بدنش را روی طناب نگه دارد و پایش را روی طناب محکم کند.

راهرفتن روی طناب کار سختی است؛ چون متمرکز شدن کار سختی است. طناب‌بازی که بین زمین و هواست، نباید چیزی بشنود یا حرفی بزند یا حتی فکر کند. همه حواس او باید در یک نقطه متمرکز شوند. در قدم بعدی، قدمی که اولین هدف است برای رسیدن به هدف بزرگ‌تر، برای رسیدن به آن طرف طناب. آن طرف طناب چه خبر است؟ راستش هیچ‌چیز. آن طرف طناب برای هیچ‌کس مهم نیست جز طناب‌باز. آنجا هدف اوست و می‌خواهد به آن برسد.

بیشتر آدم‌های دنیا بدون هدف‌های مشخص زندگی می‌کنند و فقط منتظر شانس‌ها و فرصت‌ها هستند. ولی موفق‌ها آن‌هایی هستند که هدف‌های مشخص دارند؛ هدف‌هایی که دستیابی به آن‌ها آسان است. آدم‌های هدف‌دار، نقشه‌ای به دست دارند. می‌دانند هر قدمشان آن‌ها را به هدف نزدیک می‌کند یا نه. هر کاری که آن‌ها را به هدف نزدیک نکند، وقت تلف کردن و بیهوده است. آدم‌های هدف‌دار قدر لحظه‌های عمرشان را می‌دانند، چون می‌توانند از آن‌ها بیشترین بهره را ببرند. فقط آن‌ها هستند که می‌دانند وقت طلاست!

بندباز ماهر زندگی‌ات باش، روی هدف‌ت تمرکز کن و لحظه‌های عمرت را با کارهای بیهوده از دست نده و بدان که مؤمنان چنین هستند.

خداوند در توصیف مؤمنان می‌گوید: «آن‌ها کسانی هستند که از کارهای بیهوده پرهیز می‌کنند.» (سوره مؤمنون، آیه ۳)

به طرفش قدم تند کرد و دستش را بوسید:

- سلام مجیدجان.

به سرفه افتاد. آن قدر که رنگش به سیاهی رفت. بابا ماسک اکسیژن را روی دهانش گذاشت. کمی که نفس کشیدن برایش راحت شد، باصدایی که انگار از ته حنجره بیرون می‌آمد، گفت: «سلام، خوش اومدین».

بابا آب بینی‌اش را بالا کشید و گفت: «شب عملیات، دشمن رو سر بچه‌ها تا تونس‌ت نقل ریخت. یکی از همونا نصیب منم شد. خون بود که از بدنم می‌رفت. یکهو خبر دادن که شیمیایی زدن. بی‌حال گوشه‌ای افتاده بودم. با خودم گفتم اگر از این ترکش‌ها نمیرم، حتماً از شیمیایی می‌میرم. چون که من ماسکم رو فراموش کرده بودم. توی حال خودم بودم که یک‌دفعه ماسکی روی صورتم گذاشته شد...»

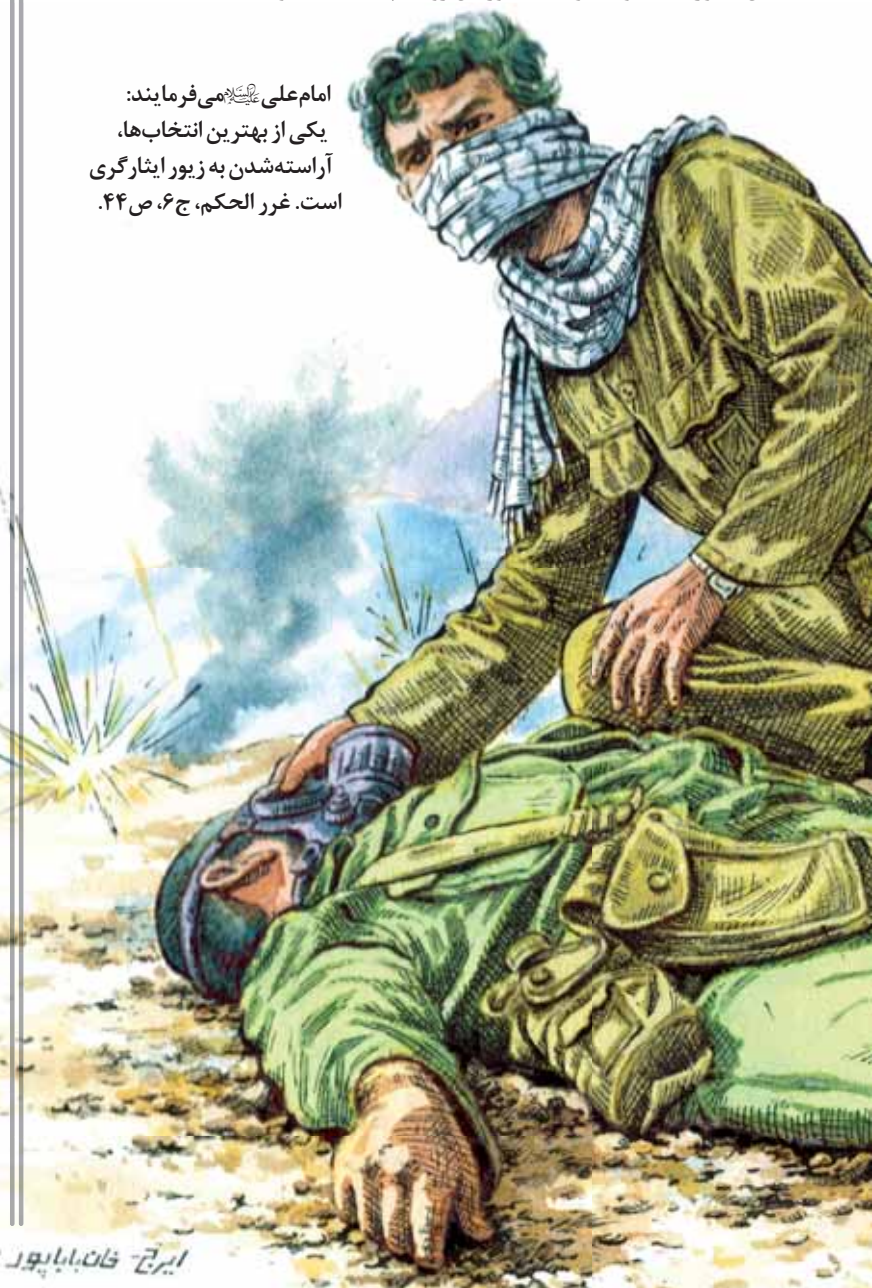
نگاهم هنوز به لب‌های بابا بود که لبخند کم‌جانی رویش نشست و به آرامی تکان خورد: «موت بود که صورتش رو با چفیه بسته بود».

امام علی (ع) می‌فرمایند:

یکی از بهترین انتخاب‌ها،

آراسته‌شدن به زبور ایثارگری

است. غرر الحکم، ج ۶، ص ۴۴.





کوزه‌های سراب

باران نمی‌بارید.

مردم تشنه بودند.

شیطان کوزه‌هایش را از سراب پر کرد تا
برای مردم ببرد. خدا **باران** را فرستاد.
تمام کوزه‌ها پر از آب شد.

مجدد حسن حسینی

آرزوهای فروشی

شیطان سر بازار نشست. کیسه بزرگش

را کنار دستش گذاشت و فریاد زد:

«آهای! آرزو می‌فروشم! آرزوهای

بزرگ.» کسی رسید و گفت: «من

یک قصر می‌خواهم؛ قصری زیبا

و بزرگ.» **شیطان** از کیسه اش قصری

بزرگ و زیبا بیرون آورد و گفت: «بفرما»

آدم با خوش حالی پرسید: «قیمتش؟»

شیطان جواب داد: «ایمان تو».

ایمانت را بده و قصر را ببر همین».

او ایمانش را داد، قصر را خرید و رفت.

روز بعد، آدم سر بازار نشسته بود

و فریاد می‌زد:

«آهای! آرزو می‌فروشم! آرزوهای بزرگ»

مهری ماهوتی



پرتوهای ادبیات

رشد جوان

ابوتراب خسروی متولد فسا به سال ۱۳۳۵ است. مضمون آثار او غالباً در فضایی فراواقعی شکل می‌گیرد و زبان نوشتن او زبانی است که به سمت ادبیات کهن تمایل دارد. در رمان اسفار کاتبان، وی از زبان چند شخصیت، داستان‌ها را روایت می‌کند و برای هر کدام از این شخصیت‌ها، زبان و لحن مخصوص به خودشان را ابداع می‌کند. کلیدواژه اصلی آثار ابوتراب خسروی «کلمه» است. این میزان از اهمیت مفهوم «کلمه»، احتمالاً تأثیر مطالعه کتب مقدس بر شکل‌گیری فضای ذهنی اوست. بعضی آثار دیگر او عبارت‌اند از: ملکان عذاب، رود راوی، هاویه، دیوان سومنات.





■ فرگس فرجادامین

اسفار کاتبان

داستان درباره چیست؟

سعید بشیری و اقلیما ایوبی دانشجویهای رشته جامعه‌شناسی هستند که به واسطه تحقیقی مشترک با هم آشنا می‌شوند. گذشته خانوادگی سعید و اقلیما پر از راز است و در خلال این آشنایی، هر کدام با رازهای دیگری آشنا می‌شوند، اما خانه آخر این آشنایی اتفاق تلخی است؛ اتفاقی که از تفاوت ادیان این دو ناشی می‌شود: سعید مسلمان است و اقلیما یهودی.



◆ شیخ‌یحیی کندی کاتب دربار شاه‌منصور مظفری است؛ شاه‌منصور همان کسی است که در اشعار حافظ شیرازی حضور دارد. لایه‌لای متن تاریخ‌نگاری شیخ‌یحیی، بخشی از وقایعی که ذکر شده به قدیس شدرک مربوط می‌شود. شیخ‌یحیی البته شخصیتی خیالی است.



◆ شدرک، قدیسی یهودی است که به دعایش باران می‌بارد. او در نظر مردم آن‌قدر متبرک است که حتی بر سر محل دفن جنازه‌اش در فاریاب، دعایی خونین در می‌گیرد. نویسنده، ماجرای این شخصیت را از روی زندگی حضرت دانیال نبی که در شوش دفن‌اند، ساخته و پرداخته است.



◆ سعید در یک خانه درنشدت، تنها زندگی می‌کند. پدر و مادرش از دنیا رفته‌اند و خواهرش به‌شکل مبهمی کشته شده است.

◆ اقلیما دختر شجاعی است که یک‌تنه مقابل تمام محدودیت‌هایی که قومش تحمیل می‌کنند می‌ایستد. او هیچ‌کدام از خرافات آیینی قومش را قبول ندارد.

به روایت اعداد

۱۳۹۴

خسروی در سال ۱۳۹۴ برای رمان ملکان عذاب برنده جایزه جلال آل احمد شد.

۴

خسروی برای رمان رود راوی برنده چهارمین دوره جایزه گلشیری شد.

۱۱

خسروی برای مجموعه داستان کتاب ویران برنده یازدهمین دوره جایزه گلشیری شد. رمان اسفار کاتبان، اولین بار در سال ۱۳۷۹ به چاپ رسیده و اولین رمان ابوتراب خسروی است.

ابوتراب خسروی از زبان خودش:

نویسندگی من قاعده خاصی ندارد. گاهی صحنه‌ای، کلمه و موقعیتی باعث می‌شود تا به داستانی فکر کنم. وقت مشخصی هم ندارد، ممکن است در هنگام انجام کاری که هیچ ربطی هم به نوشتن ندارد، موضوعی جلب توجه کند و اولین جملات داستانی به صورت شفاهی در ذهنم شکل بگیرد.

♦ زلفا جیمز جدۀ اقلیم است که بابت تفحص جنازه قدیس شدرک، به عنوان یک آدم معروف و مقدس در اسرائیل شناخته شده است.



♦ احمد بشیری پدر سعید است. او در باز نویسی رساله تاریخی مصادیق الآثار شیخ یحیی کندی آن قدر غرق در توهّمات می‌شود که فکر می‌کند روح شیخ یحیی در وجودش حلول کرده است.



♦ خاخام عزیز عموی اقلیم است. با اینکه ادعا می‌کند سر نوشت اقلیم را برایش مهم است، در حقیقت فقط به تعصبات کور قومی اهمیت می‌دهد.



تصویر سازی: مهرداد ضاکبری

♦ از دل کتاب: اقلیم را گاهی می‌دیدم که با عجله به کلاس می‌آمد و هر روز جایی می‌نشست. شاید اگر من دانشجوی منظمی بودم و او هم آن دختر یهودی نبود، هیچ وقت با یکدیگر آشنا نمی‌شدیم. از زبان سعید بشیری



معرماه

بایک نئی، مرضیه فرمانی، ساجده چارپور، سعید بیابانکی

در ادامه چند شعر از این شاعر می‌خوانیم:

۱

چون موج روی دست پدر پیچ و تاب داشت
وز نازکی، تنی به صفای حباب داشت

چون سوره‌های کوچک قرآن ظریف بود
هر چند، او فضیلتِ ام‌الکتاب داشت

چون ساقه‌های تازه ریواس، تُرد بود
از تشنگی اگر چه بسی التهاب داشت

از بس که در زلالی خود محو گشته بود
گویی خیال بود و تنی از سراب داشت

لبخند، سایه‌ای گذرا بود بر لبش
با آنکه بسته بود دو چشمان و خواب داشت

یک‌جا، سه پاسخ از لبِ خاری شنیده بود
آن غنچه، لیک فرصتِ یک انتخاب داشت

خونش پدر به جانب افلاک می‌فشاند
گویی به هدیه دادنِ آن گل، شتاب داشت

خورشید در شفق، شرری سرخ‌گون گرفت
یعنی که راهِ شیرِ او، رنگِ خون گرفت

۲

اگر نه پیش چشم

باری کنار گوشمان

آفتاب را سر بریدند

هنوزمان غریب‌و ذبح در گوش است

و غزاغز دشنه و دندان گزمگان

آفتاب را سر بریده‌اند

و ما را دهان، دره‌وار بازمانده است

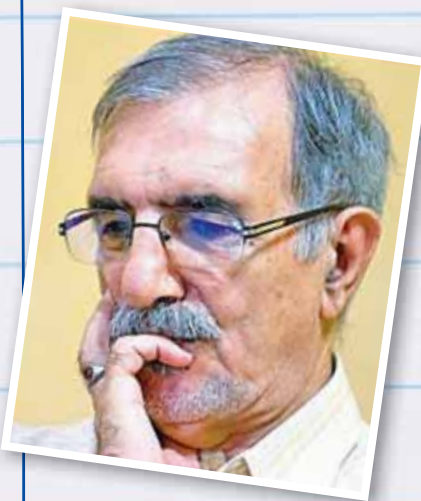
و به تاریکی خویش سوگواریم

و شرم را

— چون سایه‌ای ابدی —

در خویش می‌داریم

دره‌ها را عقوبت بی‌آفتابی بس



درختان را دوست می‌دارم

که به احترام تو قیام کرده‌اند،

و آب را

که مهر مادر توست.

پایان سخن

پایان من است

تو انتها نداری

علی موسوی گرم‌رودی در سال ۱۳۲۰ در قم به دنیا آمد. بعد از دوران دبیرستان برای فراگیری علوم دینی به مشهد رفت.

پس از آن، وارد دانشکده حقوق شد و در رشته علوم قضایی لیسانس گرفت. این شاعر در رشته زبان و ادبیات فارسی ادامه تحصیل داد و با مدرک دکترا در این رشته از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد.

وی در قالب‌های مختلفی طبع آزمایی کرد و در همه قالب‌ها، به‌ویژه شعر نو و قصیده، آثار ماندگار از خود به جا گذاشت. دو شعر «خط خون» و «در سایه‌سار نخل ولایت»، باعث شهرت هر چه بیشتر این شاعر شد.

گرم‌رودی از شاعران تأثیرگذار، به‌ویژه بعد از انقلاب و همچنین از پیش‌تازان شعر مذهبی امروز شناخته می‌شود. وی با شاعر معاصر، مهدی اخوان ثالث نیز آشنایی و دوستی نزدیک داشت و اخوان شعری نیز به نام او سروده است. برخی آثار علی موسوی گرم‌رودی عبارت‌اند از:

عبور

سرود رگبار

در سایه‌سار نخل ولایت

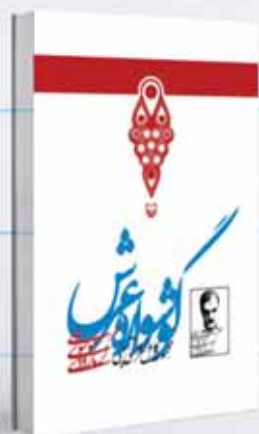
چمن لاله

خط خون

تاناکجا

دستچین

صدای سبز



هجران مطالع

■ مرد بی مورد
■ محمدسعید میرزایی
■ انتشارات نیماژ

محمدسعید میرزایی یکی از نوآوران شعر در دو دهه گذشته است. تخیل، جان‌بخشی به اشیا و پرداختن به فرم‌ها و موضوعات تازه، از دلایلی است که شعر او را از دیگر شاعران متمایز می‌کند. چندی از صاحب‌نظران معتقدند، «غزل مدرن» با انتشار کتاب مرد بی‌مورد، پا به عرصه وجود گذاشت.

و ماهیان درخشان، ستارگان بودند
که غرق برکه تاریک آسمان بودند
و او می‌آمد و صدها ستاره با هیجان
هنوز گرم چراغانی جهان بودند
ستاره‌ها یک‌یک زیر هم ردیف شده
شب رسیدنش از ماه نردبان بودند
و مثل عقربه‌های بلند ساعت ماه
در اضطراب جلو بردن زمان بودند
زنی رسید که در برکه‌های چشمانش
ستاره‌ها همه آرام و مهربان بودند
ستاره‌ها را بر صورت زمین پاشید
تمام پنجره‌ها سخت شادمان بودند
به میز دریا بشقاب ماه را که گذاشت
ستاره‌ها دورش تکه‌های نان بودند
ستاره‌ها مثل سکه‌های خوشبختی
به دست‌های تهی دست مردمان بودند
سپیده فردا سفره‌ها پر از نان بود
و ماهیان درخشان آسمان بودند



کین درونج

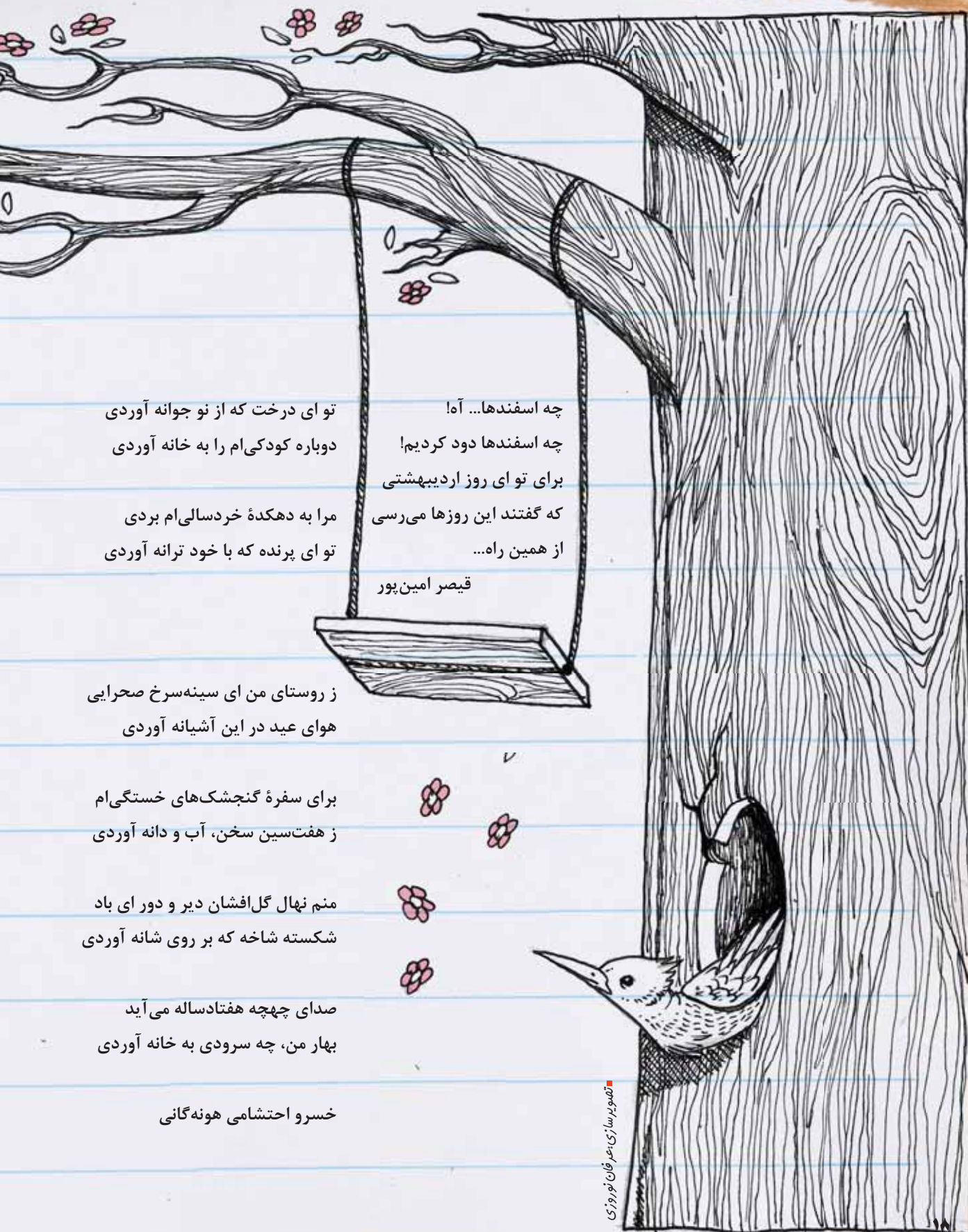
غم‌های مرده در دل من زنده کرد هجر
گوی شب فراق تو صبح قیامت است
فصیحی هروی

صورت نبست در دل ما کینه کسی
آیین هرچه دید فراموش می‌کند
سلیم تهرانی

سینه ما جان‌گدازان، کربلای حسرت است
آرزوی کشته‌ای هر سو شهید افتاده است!
دانش مشهدی

کج‌روان را راستی باید که گردد دستگیر
می‌شود رهبر عصا، در وقت رفتن کور را
قصاب کاشانی

طغیان ناز بین که جگرگوشه خلیل
سر زیر تیغ داد و شهیدش نمی‌کنند
عرفی شیرازی



چه اسفندها... آه!
 چه اسفندها دود کردیم!
 برای تو ای روز ارداریهشتی
 که گفتند این روزها می‌رسی
 از همین راه...
 قیصر امین‌پور

ز روستای من ای سینه‌سرخ صحرایی
 هوای عید در این آشیانه آوردی

برای سفره گنجشک‌های خستگی‌ام
 ز هفت‌سین سخن، آب و دانه آوردی

منم نهال گل‌افشان دیر و دور ای باد
 شکسته شاخه که بر روی شانه آوردی

صدای چهچه هفتادساله می‌آید
 بهار من، چه سرودی به خانه آوردی

خسرو احتشامی هونه‌گانی



آغاز کردم با تو هر سال جدیدم را
تا پُر کنی با خاطراتت سررسیدم را
ای از نفس‌های تو هر دم شاخه‌هایم سبز
آغوش وا کن عطر گل‌های سپیدم را
با وعده دیدار تو دل گرم خواهم بود
می‌آیی و می‌آوری تن‌پوش عیدم را
بعد از زمستانی چنین، تکرار خواهم کرد
با تو، امیدم را، امیدم را، امیدم را...

مریم آرام

ای ترانه‌های شاد زندگی
بچه‌های سرزمین دوستی
من دوباره با دلم نشسته‌ام
صادقانه در کمین دوستی

دیده‌ام، همیشه خوب دیده‌ام
صاف و مهربان و خوب و روشنید
با شما دوباره حرف می‌زنم
با شما که مهربان‌تر از منید

راستی بدون خنده‌هایتان
زندگی ما چگونه می‌شود
بی شما چگونه باغ زندگی
پر ز بوی خوب پونه می‌شود

کاش بین گله نگاهتان
بره دل مرا رها کنید
با شما دوباره حرف می‌زنم
با شما که مهربان‌تر از منید

شاهین رهنما





یک امر طبیعی

■ محمدرضا اصلانی

آقای رحمانیان خوب می‌داند این زنگ خط و نقاشی داریم، نه ریاضی. اما باز هم تأکید می‌کند: «خط دارید؟»

بچه‌ها، خفه و نارسا، ولی یک‌صدا جواب می‌دهند: «بله!»

تخته‌سیاه از قبل تمیز و پاک شده است. آقای رحمانیان چند تکه گچ سفید را برمی‌دارد و پایین تخته‌سیاه فشار می‌دهد. امتحان می‌کند. بعد یکی از آن‌ها را که لابد نرم‌تر از بقیه است، انتخاب می‌کند و با دقت و مهارت بی‌نظیر می‌نویسد: «مرگ برای ضعیف امر طبیعی است. هر قوی ضعیف گشت و سپس مرد.»

پس از آنکه آواز کشیده‌شدن گچ روی تخته‌سیاه قطع می‌شود، باقی‌مانده گچ را سر جایش می‌گذارد. انگشت‌هایش را فوت محکمی می‌کند و کنار می‌آید. نوشته‌اش را نگاه می‌کند و مانند اینکه صورت مسئله سختی بخواند، با صدای بلند می‌خواند: «مرگ برای ضعیف، امر طبیعی است. هر قوی ضعیف گشت و سپس مرد.»

آنگاه نگاهی به تکتک دانش‌آموزان می‌اندازد. سکوتش را می‌شکند و می‌گوید: «شعر از رودکی است؛ شاعر نام‌آور ایران در قرن سوم هجری. هشدار داده که چیزی را دست‌کم نگیریم. دو صفحه از همین شعر را برای همین ساعت بنویسید؛ تمیز و خوش‌خط.»

تا امروز انتخاب موضوع و سرمشق اختیاری بود؛ بیشتر بچه‌ها همیشه شعر معروف «توانا بود هر که دانا بود/ ز دانش دل پیر بُرنا بود» فردوسی را نوشته‌اند. اما امروز باید شعر دیگری را که برایمان در نظر گرفته‌اند، بنویسیم؛ آن هم تمیز و خوش‌خط، نه خرچنگ‌قورباغه‌ای و بدخط.

نوشتن کلمه‌های ضعیف، قوی و طبیعی خیلی مشکل است؛ به‌خصوص برای من و هم‌کلاسی‌هایم در دبیرستان دکتر نصیری که

احساس می‌کنم آقای رحمانیان بالای سرم ایستاده است. کم‌کم صدای نفس‌هایش را هم می‌شنوم. قلبم به‌شدت شروع به تپیدن می‌کند. منتظر هستم که او چیزی بگوید، یا ایرادی بگیرد. ولی به‌تندی از کنار میز ما می‌گذرد و به پای تخته می‌شود و خطاب به ما می‌گوید: «دقت کنید. بعضی‌ها مرگ را به این شکل می‌نویسند؛ این غلط است.»

سپس همان کلمه را روی تخته‌سیاه می‌نویسد: «مرگ». بچه‌ها با هیاهویی آرام می‌خندند و زود ساکت می‌شوند. به دفترم نگاه می‌کنم.

منظور آقای رحمانیان من هستم. چون من مرگ را گرد و قلمبه نوشته‌ام؛ طوری که حرف گ بیشتر شبیه حرف ل شده است. دبیر ریاضی ادامه می‌دهد: «سعی کنید قلم را با نرمی روی کاغذ حرکت بدهید. برای طول و عرض هر حرفی هم، اندازه معینی وجود دارد که من با گذاشتن نقطه کنار حروف، آن را مشخص می‌کنم. شما هم سعی کنید این اندازه‌ها را رعایت کنید تا هر کلمه‌ای شکل خودش را پیدا کند.»

عادت داریم خط درشت را تند و بی‌حوصله بنویسیم. برای این کار، قلم درشت را که نوک آن خوب تراشیده نشده است، در دوات پر از مرکب مشکلی که لب‌پر می‌زند، فرومی‌بریم و بیرون می‌آوریم. دواتمان لایقه ندارد. برای همین هم چند قطره مرکب، مثل قطره‌های درخشان شبنم سیاه به نوک قلممان می‌چسبد و پایین می‌چکد. با همان وضع، چند کلمه‌ای را می‌نویسیم. بعد، دوباره قلم را در دوات فرومی‌بریم و بیرون می‌آوریم تا بقیه خط درشت را بنویسیم. به این ترتیب، روی صفحه کاغذمان تا مدتی چند دریاچه خیلی کوچکی از مرکب سیاه تشکیل می‌شود؛ دریاچه‌هایی که هرگز موج نمی‌زند و خالی از ماهی است.

قلم درشت را مانند خودکار به‌راحتی در دست می‌گیریم و آلاپلنگی می‌نویسیم. انگار که مشق و تکالیف عید را می‌نویسیم؛ تند و باعجله. هیچ‌وقت هم برنمی‌گردیم و به پشت‌سرمان نگاه نمی‌کنیم تا متوجه شویم که چه شاهکاری خلق کرده‌ایم. حرف‌های گاه‌به‌گاه آقای شهبازی را جدی نگرفته‌ایم: «بچه‌ها، سعی کنید در نوشتن خط درشت و نقاشی‌هایی که می‌کشید، هنرتان را نشان بدهید.»

آقای رحمانیان منتظر است. چاره‌ای جز اطاعت و قبول تکلیف نیست.

در شیشه مرکب شترنشان را با احتیاط باز می‌کنم. با استفاده از نوک قلم، چند قطره مرکب را توی در شیشه می‌ریزم و آن را روی میز و کنار دیوار قرار می‌دهم. نیش قلم را فقط کمی به مرکب نزدیک می‌کنم و به روی کاغذ می‌آورم. گردش نرم و مخصوصی به قلم می‌دهم و با دقت و توجه مثال‌زدنی، شروع به نوشتن می‌کنم. از قلم درشت صدایی درمی‌آید که برایم ناآشناست. همین صدا را از گوشه‌گوشه کلاس هم می‌شنوم.

اولین کلمه را خیلی خوش می‌نویسم. مشغول تماشای کلمه «مرگ» هستم که ناگهان



نشسته‌اند، از یک دوات استفاده می‌کنند که پر از پنبه است. قلمشان را محکم داخل دوات فرومی‌کنند تا کمی مرکب نوک قلم را بگیرد. شیشهٔ مرکبم را برمی‌دارم، در شیشه را دوباره پر از مرکب می‌کنم و شیشه را این بار روی زمین و کنار دیوار قرار می‌دهم.

باز نوشتن را شروع می‌کنم، در حالی که به نظر می‌آید چقدر نوشتن سرمشق‌های قبلی راحت و ساده بود. آقای رحمانیان با میز و صندلی‌اش قهر کرده است؛ صدای آرام قدم‌زدن‌ها و جیرجیر کفش‌های نو و واکس خورده‌اش قطع نمی‌شود. بدون آنکه خم بشود، نوشتهٔ تک‌تک دانش‌آموزان غافل گیرشده را از نظر می‌گذراند. بچه‌ها مواظب یکدیگر هستند. به‌جز چند نفر که خط خوشی دارند، بقیه حسابی به زحمت افتاده‌اند و عرقشان درآمده است.

عقربه‌های ساعت دیواری با سرعت پیش می‌روند و با قلم‌های کند ما همراهی نمی‌کنند. می‌ترسیم که وقت بگذرد و نتوانیم دو صفحه خط را تمام کنیم.

هنوز سرگرم نوشتن هستیم که دبیر ریاضی شروع به دیدن خط بچه‌ها می‌کند. هیچ کدام از هم کلاسی‌ها نتوانسته‌اند دو صفحه کامل بنویسند. گروهی هم فقط دو یا سه سطر را سیاه کرده‌اند و ناامید از اینکه بتوانند تکلیفشان را به پایان برسانند، دست از فعالیت کشیده‌اند. آن‌ها با کنجکاوای دوروبر خود را نگاه می‌کنند. عده‌ای هم می‌خواهند صفحه‌هایی را که سیاه و کثیف کرده‌اند، پاره کنند و از نو بنویسند. اما، به خط پایان رسیده‌ایم و فرصتی باقی نمانده است. آقای رحمانیان هم هشدار می‌دهد قلم‌ها را روی میز بگذاریم.

زنگ خط فراموش‌نشدنی به آخر رسیده است. سوای چند نفر از بچه‌ها، بقیه نتوانسته‌اند به‌موقع خط پایان را پشت‌سر بگذارند. دانش‌آموزان برای اولین بار نتوانسته‌اند در زنگ خط تفریح کنند. «این» برای همهٔ ما که همیشه خط و نقاشی را دست‌کم گرفته‌ایم، حادثه‌ای باورنکردنی است. اما، شاید از همین امروز متوجه بشویم، اگر روزهای دوشنبه دبیر خط و نقاشی بیاید و کلاس شلوغ و پرهیاهو باشد، یک امر طبیعی است. ولی ممکن است آقای شهبازی غیبت کند و به‌جایش دبیر ریاضی پا به کلاس بگذارد و ورق به کلی برگردد و همگی غافل‌گیر بشویم...

بگیریم.»

برای لحظه‌ای دل‌سرد می‌شوم. باعجله صفحهٔ کاغذ را از بیخ می‌کنم و دور می‌اندازم. در همان لحظه، آقای رحمانیان که سطل زباله را هم زیرنظر دارد، دوباره تذکر می‌دهد: «البته لازم نیست که ورق کاغذ را عوض کنید یا خدای‌ناکرده مجاله کنید و دور بیندازید. فقط از یک خط پایین‌تر شروع کنید، کافی است.» صدایش توی کلاس طنین می‌اندازد. اما کار از کار گذشته است. یقین دارم که روی صحبت او با خود من است. پنجره‌ها را بسته‌اند و احساس گرما می‌کنم. با گوشهٔ نوک قلم، بالای صفحه می‌نویسم «به نام خدا» و شروع به نوشتن می‌کنم. بی‌اختیار این شعر مولوی به یاد می‌آید: «چون که بسم‌الله نگفتند از بطر/ پس خدا بنمودشان عجز بشر». آقای خمیرانی از بس این شعر را برایمان خوانده، آن را حفظ کرده‌ایم.

دوست دارم همهٔ دقت و توجهم را به کار ببرم و نمرهٔ خوبی بگیرم. هوش و حواسم متوجه نوشتن است. مرتب به سرمشقی که داده شده، نگاه می‌کنم تا هیچ اشتباهی نکنم.

دو نفری که سمت چپ من

آقای رحمانیان قد می‌کشد و با مهارت، اندازهٔ حرف‌ها را با گذاشتن نقطه مشخص می‌کند. با این کارش همه را به تعجب وامی‌دارد. انگار او به همان اندازه که ریاضیات بلد است، خط و ادبیات را هم می‌داند. شما چرا نمی‌نویسی؟ - آقا... داشتیم فکر می‌کردیم.

چند قدم از من دور شده است و صدایم را فقط خودم می‌شنوم. چه فکری می‌کردم: «اگر آقای رحمانیان دبیر تمام درس‌های ما بود، روزگاران سیاه می‌شد و از هر درسی به‌سختی می‌توانستیم نمرهٔ قبولی ده را

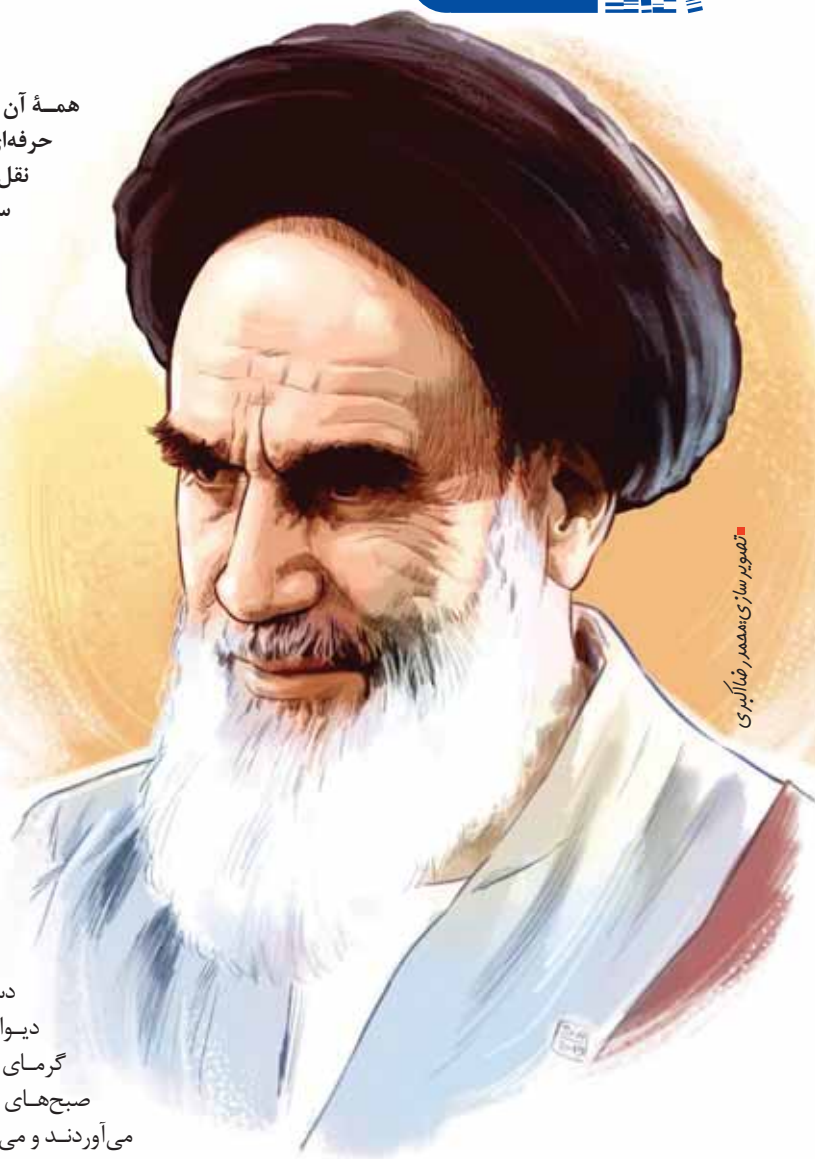




همه آن چیزی که درباره شخصیت‌های تأثیرگذار می‌دانیم، به زندگی حرفه‌ای‌شان مربوط می‌شود و از زندگی شخصی آن‌ها کمتر خاطره‌ای نقل شده است. اما برای فهمیدن اینکه شخصیت‌های موفق چگونه ساخته می‌شوند، باید این وجه پنهان را بشناسیم. چراکه زندگی کاری افراد از زندگی شخصی جدا نیست و به تجربه ثابت شده که این دو بخش، در هم تنیده‌اند. بازخوانی خاطرات افرادی مثل امام خمینی (ره) نشان می‌دهد که برای موفقیت در کار، باید در زندگی شخصی هم برنامه داشت. البته درباره زندگی امام کمتر نوشته‌اند. آنچه از عادات و اخلاق بنیان‌گذار انقلاب به جا مانده، خاطراتی است که اطرافیان‌شان تعریف کرده‌اند. فاطمه طباطبایی، همسر سیداحمد خمینی و عروس امام، در متن زیر از نظم امام در کارهای روزانه نوشته است:

یکی از ویژگی‌های مهم در رفتار امام، پاکیزگی و نظم و انضباط ایشان بود. زمانی که از بیرون می‌آمدند، نعلین‌هایشان را در جای همیشگی خود می‌گذاشتند و دستمالی هم روی آن می‌انداختند تا گرد و غبار روی کفش ننشیند. هنگامی که می‌خواستند بیرون بروند، کفش‌هایشان را برمی‌داشتند و با همان دستمال آن را پاک می‌کردند و اجازه نمی‌دادند کسی این کار را بکند. یک بار کارگر خانه این کار را کرده بود؛ او را نهی کرده بودند. همچنین هر وقت می‌خواستند از خانه بیرون بروند، روبه‌روی آینه می‌ایستادند و ریش‌ها را شانه کرده و عطر می‌زدند. به خانه که می‌آمدند، عبايشان را تا می‌کردند و عمامه را روی آن می‌گذاشتند، سپس یک دستمال روی آن‌ها می‌انداختند. عبا را هم با جالباسی کوچکی روی دیوار آویزان می‌کردند. هرگز بدون جوراب بیرون نمی‌رفتند، حتی در گرمای تابستان. تعداد لباس‌هایشان هم اندک، تمیز و اتو کرده بود. صبح‌های جمعه بسترهای را باز می‌کردند. پیش‌بند سفیدی را از درون آن در می‌آوردند و می‌بستند و به کوتاه‌کردن ناخن و موی سر می‌پرداختند و دستمال را بیرون می‌بردند و می‌تکاندند. سپس همه وسایل را با نظم و ترتیب خاصی جمع می‌کردند و در همان بسته قرار می‌دادند و به حمام برای غسل جمعه می‌رفتند. این برنامه هر جمعه تکرار می‌شد.

برنامه روزانه آقا هم ثابت و تعریف‌شده بود. مطالعه، عبادت و دیدار با افراد در وقت معین انجام می‌گرفت. همان اهمیتی را که به اجرای واجبات و دوری از مکروهات و انجام مستحبات و... داشتند، به ورزش و پیاده‌روی و استراحت و رسیدگی به خانواده نیز داشتند. یکی از برنامه‌های ایشان، قدم‌زدن بود که روزی سه بار و هر بار نیم ساعت تکرار می‌شد. گاهی عصرها می‌رفتند پشت‌بام و آنجا قدم می‌زدند. در حال قدم‌زدن، پیوسته ذکر می‌گفتند. پس از آن، وقت نوشیدن چای عصر می‌رسید. سپس مطالعه و دیدارهای خصوصی و وقتی در نجف بودند، راهی مسجد شیخ‌انصاری برای اقامه نماز جماعت می‌شدند. پس از نماز مغرب و عشاء، لختی در خانه تأمل می‌کردند، سپس به دفتر می‌رفتند. در ساعت معین راهی حرم حضرت امیر علیه السلام می‌شدند و پس از زیارت به خانه بازمی‌گشتند و کنار خانواده و در زمان مشخص به صرف شام مشغول می‌شدند. یک شب کارگر خانه پرسید: «شام را بیاورم؟» امام نگاه به ساعت کردند و گفتند: «ده دقیقه دیگر». احمد با تعجب پرسید: «گرسنه‌بودن چه ربطی به ساعت دارد؟ شما تا ده دقیقه دیگر گرسنه می‌شوید؟» امام پاسخ دادند: «اگر ملاک گرسنگی باشد، شاید من هیچ‌گاه میل به غذا نداشته باشم، اما اگر برنامه‌ها منظم انجام شود، به همه کارها خواهیم رسید.» بارها شنیدم که می‌گفتند: «کسانی توانسته‌اند موفق شوند که در زندگی دارای نظم و انضباط بوده‌اند.»

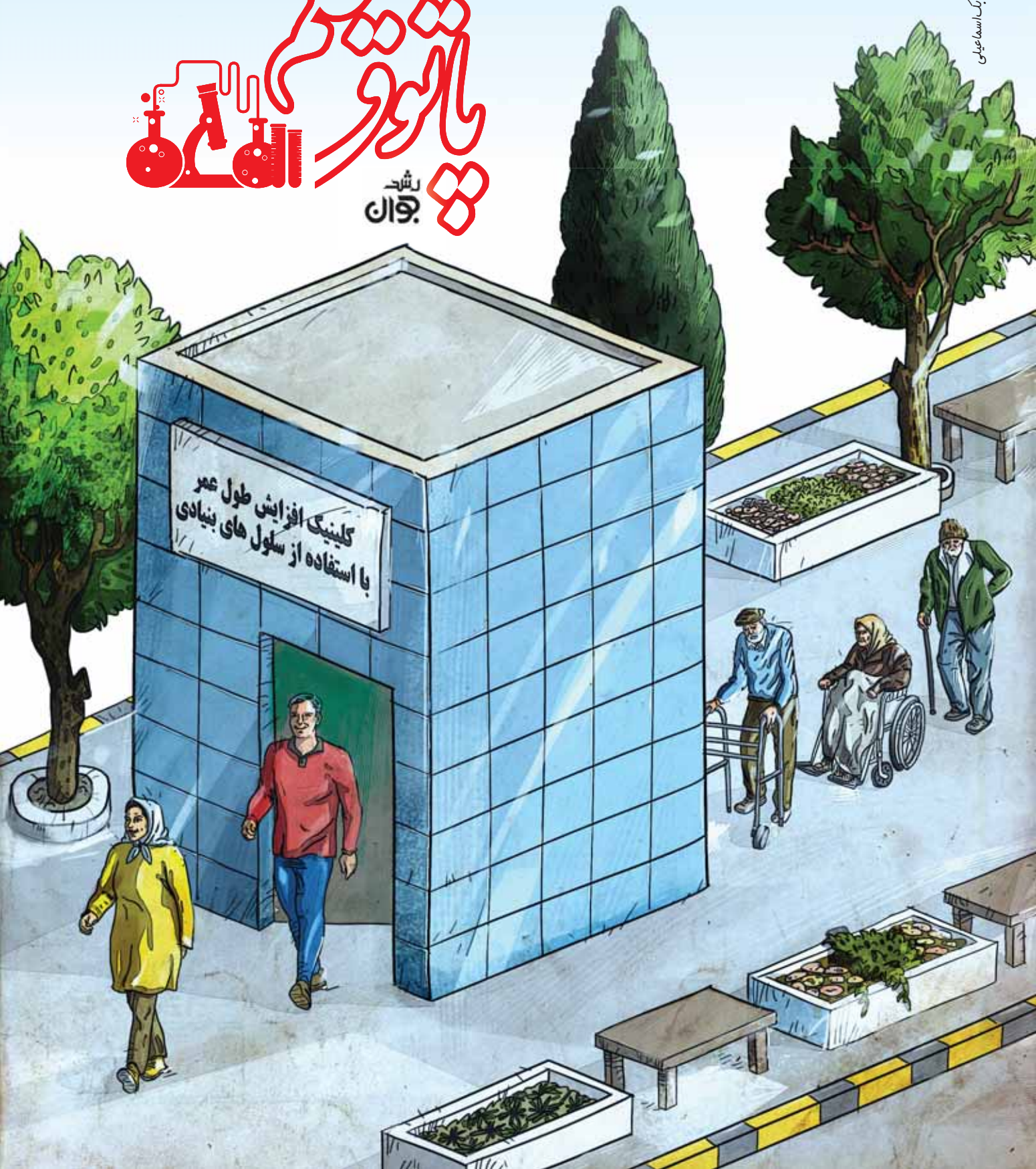


تصویر سازی: محمدرضا شاکری

دستمالی روی نعلین

■ نفیسه مرشدزاده

پژوهش جوان





دانش
سلول‌های بنیادی
زیر میکروسکوپ

دانش بنیادی

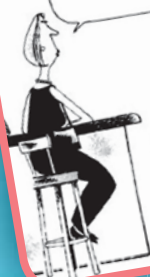
پارسا بازدار

۱

اگر شما هم مثل من پیگیر اخبار علمی باشید، حتماً هر چند روز یک بار، با سلول‌های بنیادی یا موضوعات مربوط به آن برخورد می‌کنید. اگر کمی هم کنجکاو به خرج داده باشید، احتمالاً این تیترهای خبری را هم خوانده‌اید: «انقلاب چهارم پزشکی بر پایه سلول‌های بنیادی»، «امکان افزایش طول عمر با استفاده از سلول‌های بنیادی» و... حالا بیا ببینیم که این همه سروصدا برای چیست؟

سلول بنیادی و کاربردها

ببخشید ولی پتانسیل استخراج سلول بنیادی از معیارهای من برای انتخاب همسر آینده نیست.



استخراج سلول‌های بنیادی از بافت چربی

یکی از بافت‌های مناسب برای استخراج سلول بنیادی بالغان، بافت چربی است.

۲

به‌طور متوسط، بدن ما از سی‌تریلیون سلول تشکیل شده است و می‌دانیم که همه این سلول‌ها از تقسیم و تمایز یک سلول، به نام زیگوت به وجود آمده‌اند. به چنین سلول‌هایی که توانایی تقسیم‌شدن و ایجاد سلول‌های مانند خودشان و همین‌طور ایجاد سلول‌هایی تخصص‌یافته‌تر (تمایز) را دارند، سلول بنیادی گفته می‌شود. شاید تصور کنید که این سلول‌ها تنها در دوران جنینی وجود دارند، اما خیر؛ در تمامی بافت‌های بزرگ سالان نیز سلول‌های بنیادی ویژه‌ای حضور دارند که مسئول حفظ بافت، ترمیم آن به هنگام جراحت و... هستند.

نگاه کن! داره سلول بنیادی می‌بازه!



مثل این است که سلولی که برای انجام کار خاصی آموزش دیده، دوباره به دانشگاه برگردد و یک مسیر شغلی جدید را انتخاب کند. مثلاً به جای ادامه تحصیل در رشته ی پوست، می تواند به تحصیل در رشته ی دیگری مانند قلب یا مغز بپردازد.



تمام این روش ها، نیاز به پیوند قلب از فرد دیگر و مشکلات حاصل از آن، مثل دفع پیوند را بسیار کاهش می دهد و البته کیفیت زندگی بیماران درمان شده با این روش ها، از بیماران درمان شده با روش های مرسوم احتمالاً بسیار بیشتر خواهد بود. یکی از انقلاب هایی که در این علم اتفاق افتاده، ظهور فناوری IPS است. با این فناوری، می توان سلول های تمایز یافته پیکری را دوباره برنامه ریزی (reprogramming) کرد؛ یعنی می توان سلول های پیکری تخصص یافته را به سلول های بنیادی پرتوان تبدیل کرد. به همین ترتیب، تنها با گرفتن نمونه کوچکی از پوست شما، می توان در آزمایشگاه کل بدن تنان را شبیه سازی کرد.

۴



از نظر تئوری، تقریباً درمان تمام بیماری ها با استفاده از سلول های بنیادی ممکن است. حالا خودتان به کاربردهای این سلول ها در درمان بیماری هایی مانند کاشت مو، بیماری های عصبی تحلیل رونده، سرطان، قطع عضو و... فکر کنید؛ کاربردها بسیار گسترده خواهد بود. این کاربردها حتی به مسائل درمانی محدود نمی شود؛ مثلاً، امروزه استفاده از سلول های بنیادی برای تولید غذای مصنوعی باعث پیدایش رشته ای به نام Cellular agriculture شده است. پزشکی بازساختی که از سلول های بنیادی، ژن درمانی، مهندسی بافت و... برای رسیدن به اهدافش استفاده می کند، در زمانی نه چندان دور، به رخ دادن انقلاب چهارم پزشکی منجر می شود و به کلی درمان بیماری ها را متحول خواهد ساخت. البته احتمال تومورزایی این سلول ها را هم هنگام استفاده در نظر بگیرید که یکی از موانع تجاری سازی این روش درمانی است. امروزه، سلول های بنیادی از موضوعات بسیار داغ تحقیقاتی محسوب می شود و روز به روز توجه دانشمندان و دولت های بیشتری به این رشته و دستاوردهایش جلب می شود.

حال این سؤال مطرح می شود که ما از این سلول ها چه استفاده ای می توانیم بکنیم؟ تصور کنید پزشک متخصص سلول درمانی هستید و بیماری که بر اثر سکته، بخش زیادی از قلبش از کار افتاده، به شما مراجعه کرده است. شما چگونه این بیمار را درمان می کنید؟ برای درمان چند راه می توانید پیش بگیرید: ۱. سلول های بنیادی سالم در بافت قلب بیمار را فعال کنید تا به بازساخت بخش از کار افتاده بپردازند؛ ۲. از بدن بیمار سلول بنیادی استخراج کنید، آن ها را در آزمایشگاه تا حدی تمایز دهید و به قلب بیمار تزریق کنید؛ ۳. راهکار سوم که من خیلی به آن علاقه دارم، استفاده از سلول های بنیادی بیمار، برای چاپ سه بعدی یک قلب در آزمایشگاه و سپس پیوند آن به بیمار است.

۳

پودر همه کاره سلول بنیادی با طعم توت فرنگی

با توجه به چیزهایی که تا به حال گفتیم، پزشکی بازساختی در آینده بازار اقتصادی بسیار گسترده ای خواهد داشت؛ اما «فکر معقول بفرمایید و بگویید که گل بی خار کجاست». حتماً در این بازار بزرگ که قرار است آینده را متحول کند، چند نفر کلاهبردار هم پیدا می شوند که ادعا کنند محصولی اختراع کرده اند که از سرطان گرفته تا خارش انگشت کوچک پای چپ را درمان می کند، و ما یعدونکم الا غرورا. به خاطر داشته باشید که هرگونه محصول «دارویی» باید مجوز FDA یا مجوز سازمان غذا و دارو باشد. این مجوزها هم معمولاً پس از انجام دادن کارآزمایی بالینی که حدود پانزده بیست سال طول می کشد، به هر محصول جدید داده می شوند. در کارآزمایی های بالینی «بی خطری» و «تأثیرگذاری» محصول بررسی می شود و هیچ تضمینی برای بی خطر بودن محصولی که هیچ کدام از این مجوزها را ندارد، نیست و حتی ممکن است باعث مرگ شود.

۶

امسال دونالد ترامپ دستور «Right to try» را امضا کرد تا به بیمارانی که در مراحل انتهایی هستند، اجازه استفاده از داروهای در حال آزمایش و بی مجوز را می دهد. این قانون، ممکن است اندکی به پیشرفت تحقیقات کمک کند، اما بسیاری از افراد را در معرض داروهای آزمایش نشده و احتمالاً خطرناک قرار می دهد و همین طور دسترسی افرادی را که واقعاً در مراحل انتهایی بیماری نیستند، به این داروها فراهم می کند. این تصمیم با اعتراض جامعه بین المللی تحقیقات سلول های بنیادی (ISSCR) هم مواجه شد، اما راه به جایی نبرد.

۷



مشکلات اخلاقی

۸

کمتر موضوعی در تاریخ علم به اندازه سلول‌های بنیادی جنجال به پا کرده است؛ مثلاً، بسیاری از افراد عقیده دارند استفاده از سلول‌های بنیادی رویانی، از نظر اخلاقی نادرست است. چراکه استخراج این سلول ممکن است باعث مرگ رویان شود و البته یکی از منابع اصلی این سلول‌ها، رویان‌هایی هستند که در انتظار سقط هستند.

۹

یکی از مسائل دیگر که ممکن است برای تحقیقات سلول‌های بنیادی مشکل‌ساز شود، این است که تکنولوژی و مهندسی ژنتیک به ما این امکان را می‌دهد که جنین‌های مهندسی‌شده ایجاد کنیم؛ فرض کنید زوجی قبل از بچه‌دار شدن به متخصص ژنتیک مراجعه کنند و نوزادی با IQ بیشتر از 180، چشم آبی و موی بلوند سفارش بدهند. البته نباید فراموش کنیم که این تکنولوژی، شبیه‌سازی انسان را نیز ممکن می‌کند که این مسئله هم از نظر اخلاقی چندان بی‌اشکال نیست. این مشکلات در دوره ریاست‌جمهوری جورج بوش باعث شد که تحقیقات درباره سلول‌های بنیادی رویانی متوقف شود و باعث شد که در طول این سال‌ها، آمریکا از نظر علمی از رقیبان اروپایی‌اش کمی عقب بیفتد. با انتخاب باراک اوباما به رئیس‌جمهوری، این ممنوعیت برداشته شد و پیشرفت‌های علمی چشمگیری در این زمینه به نفع جامعه بشری صورت گرفت.



برای اینکه دانشمند سلول‌های بنیادی و پزشکی بازساختی شویم؛

در دانشگاه چه رشته‌ای بخوانیم؟

۱۰

خبر خوب این است که تقریباً هر رشته‌ای که بخوانید، از علوم کامپیوتر گرفته تا پزشکی، باز هم می‌توانید در این حیطه فعالیت کنید. (البته درباره کاربرد رشته مکت‌سازی و هتلداری، در پزشکی بازساختی چندان مطمئن نیستم.) رشته‌هایی مانند علوم کامپیوتر، ریاضی و... در مدل‌سازی و تحلیل فرایندها و داده‌های به‌دست‌آمده کاربرد دارند.

۱۱

با پیشرفت و همه‌گیری دانش‌هوش مصنوعی، پیش‌بینی می‌شود که در آینده‌ای نه‌چندان دور، به متخصصان این رشته‌ها بیشتر نیاز باشد. از رشته‌هایی که ارتباط بسیار نزدیکی با پزشکی بازساختی دارند، می‌توان به مهندسی شیمی و پلیمر اشاره کرد. رویکرد سینتتیک این رشته‌ها، یکی از روش‌های مهم برای ساخت داربست‌های بافتی کارآمد در مهندسی بافت است.

۱۲

به خاطر داشته باشید که دو نفر از موفق‌ترین مهندسان بافت دنیا، پروفیسور رابرت لنگر و پروفیسور علی خادم‌حسینی، در رشته مهندسی شیمی تحصیل کرده‌اند؛ اما، شاید نزدیک‌ترین رشته‌ای که امکان فعالیت در این زمینه‌ها را فراهم می‌کند، رشته‌های علوم پزشکی مانند پزشکی، مهندسی پزشکی و سپس داروسازی و دندان‌پزشکی باشد و به یاد داشته باشید که در جایگاه پزشک پژوهشگر در مقایسه با سایر افراد، دامنه اختیارات بسیار گسترده‌تری در رابطه با انجام دادن تحقیقات انسانی دارید. متخصصان رشته‌هایی مانند زیست‌شناسی سلولی و مولکولی، ژنتیک، شیمی آلی، بیوتکنولوژی، نانوتکنولوژی و... نیز درصد بیشماری از پژوهشگران این حوزه را شامل می‌شوند.

۱۳

علم بهتر است یا ثروت؟ هیچ‌کدام، علم ثروت‌آفرین! فکر می‌کنم این المپیاد، تنها المپیادی است که از این زاویه به علم نگاه می‌کند. در واقع چهل دانش‌آموز وارد دوره تابستانه‌ای می‌شوند، اما چهل کارآفرین خارج می‌شوند. مانند سایر المپیادها پس از دو مرحله آزمون کشوری، حدود چهل نفر به دوره تابستانه راه پیدا می‌کنند و در این مدت با موضوعات روز مربوط به سلول‌های بنیادی، فناوری‌های هم‌گرا، خلاقیت، آینده‌پژوهی، کارآفرینی و تجاری‌سازی آشنا می‌شوند. امسال سومین دوره این المپیاد، به‌همت ستاد توسعه فناوری‌های سلول‌های بنیادی و دانش‌پژوهان جوان برگزار شد و امیدوارم در آینده شاهد برگزاری این المپیاد در سطح جهانی باشیم.

۱۴

خبرهای خوبی در راه است. برای خود من که دوره تابستانه بیشتر از هر چیزی به نوعی مکاشفه عرفانی شبیه بود و به کلی نظرم را درباره آینده علم و کار علمی تغییر داد. جدا از تمام اتفاقات خوب دوره، چیزی که بیشتر از هر چیزی اهمیت دارد، دوستانی است که آن‌ها را به‌هیچ‌وجه فراموش نمی‌کنید و با تک‌تک سلول‌هایتان، بیشتر از هرکسی برای همیشه دوستشان خواهید داشت. رسالت این المپیاد، پیدا کردن افراد با استعداد و چندبعدی و تبدیل آن‌ها به افرادی تأثیرگذار است؛ تا جایی که می‌توانند باشند. به هیچ روی شرکت در این موزیک (والتر) به‌یادماندنی علمی را که موسیقی‌اش را خلاقیت و کارآفرینی می‌نوازد، از دست ندهید.



گیاهان آپارتمانی

گیاهان آپارتمانی در اتاق خوابمان داشته باشیم تا همواره فضای اتاق، هوای تازه داشته باشد. ناسا چندین گیاه را معرفی می‌کند که نه تنها هوا را تازه می‌کنند بلکه آلودگی‌های بیرون از خانه را هم تصفیه می‌کنند. خوب است بدانید، ناسا به‌غیر از ماهواره و موشک و انسان هوا کردن، از این کارها هم می‌کند! تصویر این گیاهان را ببینید:

اتاق زندگی

چگونه در خانه‌مان دوستدار محیط زیست باشیم؟

علی خالقی

هر یک از ما می‌توانیم با انجام دادن کارهایی، خانه‌ای داشته باشیم که دوستدار محیط زیست باشد. ممکن است بعضی از شما خوانندگان مجله، پیش خودتان بگویید دلتان خوش است. بهتر است به جای این کارها بروید به صاحبان کارخانه‌ها و رئیس سازمان محیط زیست، راهکارهای اساسی بدهید. بله حرفتان درست است؛ باید به آن‌ها هم پیشنهاد داد، اما باور کنید همه چیز به ترتیب از خودمان شروع می‌شود و بعد در خانواده، در محله، در شهر، در استان و در کشور و در جهان گسترش می‌یابد. کشاورز این کشور، کارخانه‌دار این کشور، کفاح این کشور، دکان‌دار این کشور، مقامات این کشور و رئیس‌جمهور این کشور در آینده، شما باید و حالا فکر کنید همه این‌ها، آدم‌های سبزی باشند؛ دنیا گلستان می‌شود.



در اتاق خواب

عطر این کاره: به جای اینکه از عطرها یا خوشبوکننده‌های شیمیایی و مصنوعی برای خوشبو کردن اتاق خوابمان استفاده کنیم، عطرهای گیاهی را به کار ببریم و اگر دوروبرمان از این چیزها پیدا نشد، از بخور با انواع عرق‌های طبیعی استفاده کنیم. یا حتی ساده‌تر، چند پرنه‌نا یا میخک را در پارچه‌ای زیر بالشمان بگذاریم و باز هم از این‌ها ساده‌تر، می‌شود کمی پوست لیموی تازه رنده کرده و در جاهای مختلف اتاق خواب گذاشت.

هدف‌گذاری دوباره

لطفاً خلاق باشید! خلاق بودن خیلی کیف می‌دهد. مثلاً از وسایلی که در اتاق خوابمان است و دیگر کهنه و کنار گذاشتنی هستند، دوباره استفاده کنیم و وسیله دیگر بسازیم. به راحتی می‌توانیم با جست‌وجویی سریع در اینترنت، کلی راه‌های استفاده دوباره از وسایل اتاق را ببینیم و از آن‌ها الهام بگیریم. اگر به زبان انگلیسی جست‌وجو کنید که خیلی بیشتر خواهید دید؛ مثلاً برای شروع این واژه را جست‌وجو کنید: Reuse furniture

Reuse furniture





تشک‌های سمی

کارخانه‌هایی که تشک‌های جدید می‌سازند، برای اینکه زودتر و با هزینه کمتر محصولشان را بسازند، دست‌به‌دامن مواد شیمیایی، پلی‌استر، پارچه‌های صنعتی با مقدار زیادی پلاستیک می‌شوند. اما واقعاً چرا باید از چنین چیزهایی استفاده کنیم که مطمئناً زودتر هم خراب می‌شوند؟ در همه شهرهای ایران، دکان لحاف‌دوزی با انواع پارچه‌های دست‌دوز و طبیعی وجود دارد؛ اگر از آن‌ها خرید کنیم، هم کارشان رونق می‌گیرد، هم ما راحت و طولانی‌تر روی تشکمان می‌خوابیم؛ زمین هم حال بهتری خواهد داشت.

چند نکته دیگر:

۳۰ درجه جادویی

برای شستن لباس در لباس‌شویی، بهتر است درجه آب آن را ۳۰ درجه سانتی‌گراد یا کمتر در نظر بگیریم، با این کار ۴۰ درصد کمتر برق مصرف

می‌شود، لباس‌شویی‌مان کمتر استهلاک پیدا می‌کند و بنا بر آمار جهانی، در هر بار استفاده از لباس‌شویی ۱۳ یورو کمتر ضرر می‌کنید. البته این ۱۳ یورو با متر و معیار کشورهای غربی اعلام شده است، برای ما هم این ضرر، اگرچه کمتر، اما وجود دارد.

خشک نکن!

هر یک ساعتی که خشک‌کن‌ها، چه خشک‌کن لباس‌شویی چه خشک‌کن‌های دیگر، در حال کارند، ۲ تا ۳ کیلوگرم، از خود گاز کربن‌دی‌اکسید آزاد می‌کنند و خودتان بهتر می‌دانید که کربن‌دی‌اکسید بیش از حد، در کره زمین چه اثرات مخربی روی ما انسان‌ها، جانداران و خود کره زمین می‌گذارد. پس بهتر است لباس‌هایمان را روی بند رخت خشک کنیم.



رنگ‌های سبز

منظورم این نیست که رنگ سبز، محیط‌زیستی‌ترین رنگ است؛ بلکه رنگی را که محیط‌زیستی باشد، سبز می‌گوییم. گیج‌کننده است؟ پس بی‌خیال!

شاید پرسید رنگ محیط‌زیستی چه رنگی است؟ رنگی که شیمیایی نباشد؟ نکند می‌خواهید برویم و دیگ بزرگی را جوش بیاوریم و مثل گذشته‌ها پوست انار یا گردو درونش بریزیم و ساعت‌ها هم بزنیم تا کمی رنگ ازش بگیریم و بعد با کلی مکافات شروع کنیم رنگ‌کردن؟! البته که نه! رنگ‌های امروزی شیمیایی هستند و مجبوریم از همان‌ها استفاده کنیم اما رنگ‌هایی که کم‌ترین بخار و بو را از خودشان تولید کنند، با محیط‌زیست دوست‌ترین‌اند. مثلاً رنگ‌های اکرولیک حلال در آب، خیلی بهتر از رنگ‌های روغن هستند که در تینر و مواد نفتی حل شده‌اند. البته در برخی کشورها، رنگ‌های خیلی محیط‌زیستی‌تر از این‌ها هم تولید شده‌اند.

نه گفتن به پلی‌استر

حالا که مطالبی دربارهٔ دوستدار محیط‌زیست خواندیم، از خودمان بپرسیم اگر رفتیم برای خودمان بالشی بخریم، فروشنده گفت دو نوع داریم، یکی از جنس پلی‌استر، یکی از جنس پشم، کدام را می‌خریم؟ با «نه» ای که به ... می‌گوییم، معلوم می‌شود کدام را می‌خریم!

روی ملحفه‌های ارگانیک بخوابیم!

خیلی‌ها فکر می‌کنند پارچه‌های کتان، پارچه‌های نسبتاً محیط‌زیستی هستند؛ بله، این گفته در زمانی حقیقت داشت که خیلی محدود و کم از این پارچه‌ها استفاده می‌شد؛ اما امروزه برای کشت کتان، در میلیون‌ها هکتار زمین در جهان، از حشره‌کش‌های زیادی استفاده می‌شود و به این ترتیب، تنوع حشرات به‌خصوص حشرات مفیدتر برای انسان، دچار اختلال می‌شود. پس بهتر است از لباس‌های با الیاف طبیعی، مثل پنبه، پارچه‌های ارگانیک یا لباس‌هایی از جنس بامبو استفاده کنیم.



زبان

رشته‌ای در

سایه روشن

A برای قبولی در کنکور زبان، چقدر تسلط کافی است؟

با توجه به اینکه بیشتر افرادی که در کنکور هنر و زبان شرکت می‌کنند، سیاهی لشکر هستند، شما مسیر چندان دشواری را برای «ورود» به دانشگاه طی نمی‌کنید و احتمالاً می‌توانید با یکی دو ماه تلاش سخت در زبان انگلیسی، وارد دانشگاه بشوید؛ اما حواستان باشد، در کلاس‌های دانشگاه بیشتر هم‌کلاسی‌هایتان، به‌خصوص در دانشگاه‌های برتر، دانشجویانی هستند که به‌صورت مستمر زبان خوانده‌اند و پیش از کنکور، به زبان انگلیسی مسلط بوده‌اند. ممکن است زمانی که درس‌های ادبیات، نقد، ترجمه و به‌طور کلی درس‌های تخصصی‌تر این رشته شروع می‌شود، هنوز درگیر پیدا کردن زمان افعال و معنی لغات باشید! آمادگی رویارویی با روزهای سخت و تلاش طاقت‌فرسای رسیدن به هم‌کلاسی‌های ورزیده‌تان را دارید؟

B در چهار سال رشته زبان انگلیسی چه دروسی می‌خوانید؟

ترم یک و دو، زمانی است که دروس مقدماتی برای تقویت نوشتن، گوش دادن و خواندن ارائه می‌شود. همان مطالبی که احتمالاً در کلاس‌های زبان هم یاد می‌گیرید؛ البته به‌صورت فشرده و نه از ب بسم‌الله و الف‌آفابت! این دو ترم برای افرادی که با پیشینه قوی وارد دانشگاه شده‌اند، مأیوس‌کننده و طاقت‌فرساست! پس اگر تصور می‌کنید در همان روز اول شکسپیر را جلوی‌تان می‌گذارند، ترم‌دستی تخیلتان را بکشید و کمی تحمل داشته باشید.

ترم سه و چهار، به دروس تئوری، زبان‌شناسی، مقاله‌نویسی و روش تحقیق اختصاص دارد و به‌مرور از ترم پنج داستان کوتاه و تاریخ ادبیات و شعر خواهید خواند. دقت کردید؟ از ترم پنج، یعنی دو سال پس از ورودتان به دانشگاه.

اما به ترم‌های هفت و هشت که برسید، تازه اول مکافات است! همان روزهایی که فکر می‌کردید دانشگاه سرکاری است و هیچ‌چیز به‌دردبخوری ندارد، اگر به‌صورت پایه‌ای تئوری‌های نقد را یاد گرفته بودید، حالا در عرض دو ترم، لازم نبود هم تئوری نقد را یاد بگیرید و هم به‌صورت عملی ارائه‌اش بدهید. به هر حال اسمش ادبیات است؛ اما رشته‌ای تفتنی نیست و حداقل در این چند ترم آخر، حسابتی عرق خواهید ریخت...

■ زهرا صنعتگران ■ عکاس: غلامرضا بهرامی

خیلی از ما زمان ثبت‌نام کنکور، یکی از کارت‌های رشته هنر یا زبان را نیز تهیه می‌کنیم. به‌قول هومان، حدیث و ترنج، سه دانشجوی ادبیات انگلیسی دانشگاه علامه، کنکور زبان برای خیلی‌ها تیری در تاریکی است. ما در این شماره سراغ دانشجویانی رفتیم که انتخاب‌هایی بیش از دکتر و مهندس شدن را برای آینده خود در نظر گرفته بودند و حالا از تجربه چهار سال دانشجویی در رشته ادبیات انگلیسی می‌گویند. انسانی، تجربی یا ریاضی، دانش‌آموز هر رشته‌ای که باشید، ممکن است خواندن این چند صفحه به فکر وادارتان کند: «زبان» هم یکی از انتخاب‌های شماست!

C آینده شغلی افرادی که در این رشته تحصیل می کنند چگونه است؟

بیایید با هم صادق باشیم. دانشگاه تصویر ایدئالی دارد، اما بیشتر ما به دانشگاه می رویم تا در بهترین حالت، همان چیزهایی را که خوانده بودیم به نسل بعد که می خواهند در همین رشته تحصیل کنند، یاد بدهیم. پس مثل همه رشته ها، اولین و البته بدترین تصور برای آینده رشته زبان، استاد دانشگاه شدن است!

با این حال با توجه به اینکه دانشگاه ها قرار نیست به تعداد دانشجویایی که در ورودی هر سال پذیرش می کنند استاد داشته باشند، فارغ التحصیلان این رشته در شاخه های گوناگون، مثلاً کودکان، آموزش تافل، فن ترجمه و... دوره های تخصصی می گذرانند و از آموزشگاه های خصوصی سر در می آورند.

انتخاب دیگر شما ورود به مجله ها، انتشارات ها، سایت ها و سایر رسانه هایی است که به ترجمه و نقد ادبیات می پردازند. این گزینه شاید در وضعیت فعلی درآمد درست و حسابی نداشته باشد، اما تخصصی ترین شغل مرتبط با رشته زبان و ادبیات انگلیسی است و اگر در چهار سال دوره کارشناسی به تقویت مهارت های خود پرداخته باشید، بهترین افرادی هستید که باید وارد این حوزه بشوید و «حرفه ای» با مسئله نقد و ترجمه برخورد کنید. سخت است؛ اما به هر حال، عده ای باید وظیفه اصلاح رسانه هایی را که منتقد و مترجم درست و حسابی ندارند بر عهده بگیرند.

اگر با توجه به مد شدن داستان مهاجرت، به فکر ادامه تحصیل در سایر کشورهای دوست و دشمن و همسایه و... هستید هم، بد نیست بدانید آدمیزاد با خواندن ادبیات انگلیسی نمی تواند مهاجرت کند! این رشته در دوره کارشناسی سرفصل هایی متفاوت از سرفصل های رشته های مشابه در دانشگاه های دیگر کشورها دارد.

D شاخه های دیگر زبان انگلیسی در دوره کارشناسی و مقاطع بالاتر چه گرایش هایی هستند؟

به علت محدودیت کلمات و صفحات مجله، این قسمت را به صورت فشرده می نویسیم. خودتان باقی جزئیات هر بخش را گوگل کنید! ادبیات، ترجمه و آموزش زبان انگلیسی سه گرایش موجود در دوره کارشناسی هستند.

در کارشناسی ارشد نیز می توانید با انتخاب رشته شناور زبان شناسی، یکی از گرایش های زبان شناسی همگانی، زبان شناسی رایانشی، آموزش زبان فارسی به غیر فارسی زبانان یا رشته واژه گزینی و اصطلاح شناسی را انتخاب کنید. منظور از شناور بودن رشته زبان شناسی این است که شما حتی اگر زبان روسی، ژاپنی، ترکی یا چینی را هم در دوره کارشناسی گذرانده باشید، می توانید در زمان کارشناسی ارشد وارد یکی از این گرایش ها بشوید. در ضمن، بله! معلوم است که رشته ترکی و چینی و روسی هم وجود دارد. به جای اینستاگرام، یک بار دفترچه انتخاب رشته سال های قبل را بخوانید. همه قرار نیست مهندس و وکیل و پزشک باشیم...

E برای یاد گرفتن زبان انگلیسی حتماً باید وارد دانشگاه شد؟

همان طور که قبلاً هم اشاره کردم، شما بدون تسلط نسبی بر این زبان، حتی اگر وارد دانشگاه هم بشوید احتمالاً روزهای سختی را پیش رو خواهید داشت. این رشته برای این نیست که صرفاً زبان انگلیسی شما قوی شود. برای این کار بهتر است کتاب خودآموز بگیرید یا در نزدیک ترین آموزشگاه به خانه تان ثبت نام کنید!

حتی برای معلم شدن نیز به گذراندن حداقل چهار سال کارشناسی و دو سال ارشد و ده سال دکتری نیازی ندارید. در رشته های زبان قرار است «قواعد» زبان شناختی، ترجمه و «قواعد» ادبی را بیاموزید؛ اما این موضوع را هم فراموش نکنید که می توانید چهار سال به جای فرمول های ریاضی یا ژنتیک، شعر و ادبیات بخوانید. به هر حال ممکن است فشار خانواده یا جامعه نگذارد ما به این راحتی بی خیال مدرک بشویم.

خودمانیم، مسئله دیگری هم هست: آدمیزاد بیکار همیشه هزاران برنامه برای تابستانش می ریزد و به هیچ کدام نمی رسد. اگر قرار است خانه بمانید و هیچ کاری نکنید، اگر قرار است دو ترم کلاس زبان بروید و چهار ترم پشتتان باد بخورد، اگر تجربه اسکرول کردن توئیتر از شب تا صبح و بعد خوابیدن تا لنگ ظهر را دارید، دانشگاه جای بدی نیست! حداقل در این چهار سال مجبور می شوید برای مدرک هم شده هشت ترم رمان و ادبیات و داستان بخوانید و کمی قواعد و اصول ادبی نقد و ترجمه را هم یاد بگیرید.



Toranj Nasiri

- + ترنج نصیری**
- + رتبه: ۷۰۰ زبان**
- + معدل دبیرستان: ۱۷**
- + معدل دانشگاه: ۱۷/۴۰**

او در کنکور ریاضی شرکت نکرد!

ترنج از زمان راهنمایی و به واسطه عمه‌اش با رشته ادبیات انگلیسی و دانشگاه علامه آشنا شده بود و از همان زمان می‌دانست انتخابش برای دانشگاه همین است و صرفاً به دلیل اینکه مجبور بود چهار سال دبیرستان را در یک رشته نظری بگذراند، سر از ریاضی درآورده بود. ترنج پس از ورود به دانشگاه، فضا را دورتر از آنچه تصور می‌کرد دید. او این روزها عکاسی می‌کند. قبولی در رشته ادبیات انگلیسی برای او راحت بود؛ چون از کودکی کلاس زبان می‌رفت. ترنج می‌گوید حوصله خواندن تاریخ هنر را نداشت که در کنکور هنر شرکت نکرد و گرنه شاید امروز در صفحه سینما با او مصاحبه می‌کردیم و نه صفحه زبان!



Hadis Eslami

- + حدیث اسلامی**
- + معدل دبیرستان: ۱۸**
- + رتبه: ۵۰۰ زبان**
- + معدل دانشگاه: ۱۵**

او در کنکور تجربی شرکت نکرد!

حدیث تا مدت‌ها قرار بود خانم دکتر بشود. ریاضی فیزیکش خوب نبود، اما برای زیست وارد رشته تجربی شد و چند بار که سروکارش به بیمارستان افتاد، فهمید نمی‌تواند از صبح تا شب روی یک صندلی بنشیند و با درد انسان‌ها مواجه شود. پدر حدیث با اینکه خودش ادبیات تطبیقی خوانده بود، چندان موافق ادبیات خواندن دخترش نبود. مشاورش گفت بهتر است اگر تصمیمش جدی است، اصلاً در کنکور تجربی شرکت نکند و همین شد که حدیث تمام تمرکزش را روی زبان گذاشت و قبول شد. هرچند، حتی پس از قبول شدنش پدرش باز هم مخالف بود و فکر می‌کرد این بچه از ترس نیامردن رتبه پزشکی در کنکور زبان شرکت کرده است!



«من از اول هم می‌دونستم کسی با دانشگاه رفتن کار گیرش نمیداد. اومدم این رشته چون از باقی رشته‌ها خوشم نمی‌اومد. اینجا نه واحد زبان فرانسه خوندم و دانش عمومی زبانم بالا رفت. یه پزشکی یا مهندس، فقط دروس مرتبط با رشته خودش رو می‌خونه؛ اما توی دنیای ادبیات انگلیسی، ما گستره بیشتری برای مطالعه داشتیم. تصمیمم رو گرفته بودم. هرچند وقتی وارد دانشگاه شدم، توی ذوقم خورد و با خودم گفتم: اگه علامه که بهترین دانشگاهه اینه، وای به حال بقیه دانشگاه‌ها...»

ترم‌های اول و فیلم دیدن وسط کلاس و خلاصه کردن روزنامه‌های انگلیسی حوصله‌سربر بود. از همون ترم اول رفتم تو مؤسسه نزدیک خونه خودمون درس دادم. مسئله مالی‌اش اهمیتی نداشت. تجربه کسب کردم. آدم توی خونه نشستن و ترجمه نبودم. دلم می‌خواست بیرون باشم و با دیگران ارتباط برقرار کنم. با گروه‌های سنی مختلف کار کرده‌ام و برای ارشد هم زبان‌شناسی می‌خونم. ساختارهای زبان برام جذاب‌اند. شاید در آینده هم استاد دانشگاه بشم.»



Hooman Ebadi

✚ هومان عبادی
✚ معدل دبیرستان: ۱۹
✚ رتبه: ۶۰۰ زبان
✚ معدل دانشگاه: ۱۷/۳۰
رتبه کنکور ریاضی: ۱۳۰۰۰

هومان در یکی از مدارس سمپاد بندرعباس درس خوانده است. از چهارده سالگی، زمانی که برای تعیین سطح به آموزشگاهی می‌رود، متوجه می‌شوند زبانش خوب است و پس از گذراندن دوره معلمی، از همان سنین شروع به تدریس می‌کند. او از رشته طراحی صنعتی هم بدش نمی‌آمده و کلاس‌های مرتبط با رشته‌اش را نیز ثبت‌نام می‌کند. اما با اینکه می‌توانست الان در دانشگاه علم و صنعت طراحی صنعتی بخواند، می‌گوید حوصله صبح تا شب اتود زدن را نداشت و چون خودش را می‌شناخت سراغ زبان علامه آمده است.

«اشتباهم این بود که فقط تعریف‌های عمه‌م از یه دنیای ایدئال به اسم دانشگاه رو شنیده بودم. تصوراتم واقعی نبود. زمانی که وارد دانشگاه شدم، به قدری توی ذوقم خورد که کم‌کم از در و دیوار و فضا و سلف دانشگاه هم زده شدم. همش به خودم می‌گفتم من که زبان ژاپنی دانشگاه تهران رو آوردم، چرا اومدم اینجا و تا ترم پنج دارم چیزایی رو که بلدم می‌خونم؟ حداقل زبان ژاپنی یه زبان جدید بود. یه دنیای جدید.

اوایل دلم می‌خواست استاد بشم، اما به مرور وقتی کارآمدنبودن فضای دانشگاه رو دیدم، فهمیدم تدریس رو دوست ندارم. یه سری از افرادی که میان این رشته، کسانی‌اند که فرضاً پزشکی یا مهندسی قبول نشدند و اومدند زبان. اولویتشون نبوده. به ادبیات علاقه ندارند. حالشون از شعر به هم می‌خوره و نشستند کنار ما با هم ریشه لغات و زبان‌شناسی و نقد می‌خونیم. واقعاً این رشته رو به عنوان تیر تو تاریکی انتخاب نکنید! حتی ما که با ذوق اومده بودیم تو ذوقمون خورد. چطوری می‌خواید تو اولویت هزارم بیاید اینجا و دووم بیارید؟»

«من برخلاف دیگران، حتی با اینکه ترمای اول مباحث خیلی ابتدایی بود، از اینکه میایم سر کلاس کنار هم فیلم می‌بینیم و از مباحث مختلف حرف می‌زنیم خوشم می‌اومد. دانشگاه بود، ولی برای اولین بار آدمای شبیه خودم رو پیدا کرده بودم و می‌تونستیم دغدغه تست رو نداشته باشیم به جاش ادبیات بخونیم. ساززدم رو هم ادامه دادم. گیتار می‌زنم. می‌تونیم ترجمه کنیم. یه درآمد خیلی کم دارم، ولی در عوض با جاهای مختلف کار کردم. ترجمه و اینا گرفتم و تدریس خصوصی هم برداشتم و خلاصه خرج خودم دراومد. فقط از ترم شش یکهو سخت شد. نمی‌تونستم هم سر کار برم، هم توی یه هفته دوسه تا شعر و یه رمان و مثلاً دو تا داستان کوتاه بخونم و نقد کنم. اصلاً اینکه یکهو بیای یه شهر دیگه سخته. تازه من زود عادت کردم؛ اما فکر کن یکهو همه کارای خونه میفته گردن خودت. یا مثلاً مجبوری با یه عده دیگه زندگی کنی.

به نظر من اونایی که میان زبان، خیلی هم نباید رو تدریس حساب باز کنند. باحاله؛ ولی من خودم نمی‌تونم با بچه‌ها ارتباط بگیرم. ازشون خوشم نمی‌آد. هرکی باید دستش باشه اخلاق خودش چطوری؟ برا من ترجمه راحت‌تره. شاید یکی هم مثل من نباشه...»





۱۲ + ۱

■ زهر ابراهیم پور

خرافات معمولاً بر اساس اعتقادات و تجربه‌های شخصی افراد به وجود می‌آیند و اغلب اساس علمی ندارند و شاید بهتر باشد بگوییم از نظر علمی توجیه‌بردار نیستند. گاهی دور خداد بی‌ربط، همزمان پیش می‌آیند و اگر کسی بین این دور خداد ارتباطی برقرار کند، ممکن است خرافه‌ای پدید آید. برای خرافات تعریف واحدی وجود

ندارد، اما می‌توانیم آن را باور به نیروهای فراطبیعی و تمایل به کنترل

حوادثی بدانیم که پیش‌بینی آن‌ها امکان‌پذیر نیست. باورهای خرافی گاهی باعث می‌شوند گرایش‌های ذهنی مثبت تقویت شود، اما ممکن است باعث تصمیم‌گیری غیر منطقی شود؛ مانند اعتماد به شانس و تقدیر به جای تصمیم‌گیری از روی منطق و استدلال.



شما

خودتان را فردی خرافی نمی‌دانید؟ از امروز به رفتارهایتان توجه کنید و از خودتان بپرسید ریشه هر رفتاری چیست؟ اگر پاسخ محکم و معتبری نداشتید، به خرافی نبودن خودتان شک کنید.

MIT

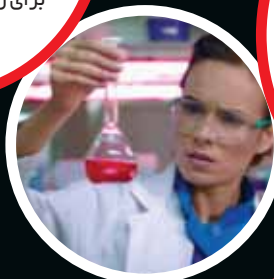
در مطالعه‌ای نشان داده شد که حتی فیزیکدان‌ها، شیمی‌دان‌ها و زمین‌شناسان MIT و دانشگاه‌های برتر دیگر، به‌طور غریزی متمایل‌اند برای رویدادهای طبیعی، دلیلی بترانند.



نیلز بوهر

کسی از نیلز بوهر، فیزیکدان برنده جایزه نوبل، پرسید آیا واقعاً باور دارد نعل اسبی که به سر در خانه بیلاقی‌اش آویخته شانس می‌آورد؟ بوهر گفت: «البته که نه؛ اما این را می‌فهمم که چه به آن باور داشته باشی چه نه، شانس می‌آورد!».

بوهر در مقابل «تفکر جادویی» تاب مقاومت ندارد؛ دیگران که جای خود دارند!



۲۵ درصد

از میان مردم آمریکا ۲۵ درصد خودشان را خرافی می‌دانند.

اگر شما مثل آن‌ها باشید ممکن است از این چیزها دوری کنید!

اصلاح پس از غروب

بمدلیل نبودن نور، ممکن بود در هنگام انجام دادن این کارها، افراد آسیب ببینند و دستشان را ببرند.

۱۷ و ۱۳

بعضی

ساختمان‌ها طبقه سیزدهم ندارند و آن را روی صفحه کلید آسانسور ۱۴، ۱۳B، ۱۴A، ۱۴M (حرف سیزدهم الفبا) نام‌گذاری می‌کنند. علاوه بر این، بعضی خطوط هوایی، مانند ایر فرانس و لوفتانز ادر هواپیماهایشان ردیف سیزدهم ندارند. خطوط هوایی لوفتانز ا ردیف ۱۷ هم ندارند؛ زیرا در بعضی کشورها مانند ایتالیا و برزیل، عدد نحس، ۱۷، است.

شکستن آینه

شکستن آینه، هفت سال بدشانسی می‌آورد. رومی‌ها عقیده داشتند که هر چیز زنده‌ای هر هفت سال یک بار زندگی جدید را شروع می‌کند و اگر این چیز آسیب می‌دید، هفت سال طول می‌کشید تا دوباره کامل شود. آینه را انعکاس وجود می‌دانستند و شکستن آن را آسیب جان! برای دور ماندن از آسیب این بدبختی، باید تکه‌های آینه شکسته را در زیر نور ماه دفن کرد!



۸۰ درصد ورزشکاران قبل از مسابقه‌شان دست‌کم با یک رفتار خرافی درگیر می‌شوند.

۸۰ درصد



خرافات و ورزش

در مسابقات ورزشی تب خرافات شدت می‌گیرد. جالب است که این‌گونه کارها در ورزش باعث کاهش تنش و اضطراب می‌شود؛ مثلاً ورزشکارانی هستند که همیشه دستکش خاصی می‌پوشند، عده‌ای پیراهن یا شورت ورزشی‌شان را همیشه از برند خاصی می‌خرند؛ زیرا اعتقاد دارند که شانس می‌آورد.

رافائل نادال مجموعه‌ای از تشریفات ویژه دارد که در هر مسابقه آن را اجرا می‌کند؛ مثلاً بطری آبش را باید به طرز خاصی قرار دهد! او باور دارد این کارها باعث تمرکز بیشتر و بهبود عملکردش می‌شود.

عادت خرافات

اگر در کسی این کارها تبدیل به عادت شوند، اگر یک بار تشریفات را انجام ندهد، دچار اضطراب می‌شود. خرافات در بعضی‌ها باعث آرامش، اطمینان و کم‌شدن نگرانی می‌شود؛ زیرا باور دارند که با انجام دادن بعضی کارها، بدشانسی را از خودشان دور می‌کنند.

توجیه‌های منطقی

با اینکه مشخص شده خرافات دلیل علمی ندارند، اما بعضی‌ها برای آن‌ها توجیه‌های منطقی می‌سازند و می‌گویند دلیلی پشت این خرافه‌هاست.

پس یادتان باشد دفعه بعد اگر آینه‌ای را شکستید یا گربه سیاهی را دیدید یا با عدد ۱۳ مواجه شدید، به نحسی و بدشانسی فکر نکنید و مضطرب نشوید؛ چون این فقط حقه‌ای است که مغزتان به شما می‌زند.



لیمو و فلفل

۶

هندی‌ها چند لیمو و فلفل را از نخ‌ریز می‌کنند و سر در خانه‌ها و مغازه‌هایشان می‌آویزند. توجیه‌شان هم این است که نخ پنبه‌ای، اسید لیمو را جذب می‌کند و به هوا پس می‌دهد و باعث دور شدن حشرات از محیط می‌شود.



گربه سیاه

۵

نماد شومی یا شیطان. مردم به نگهداری گربه‌های سیاه تمایل ندارند. از گربه‌های بی‌سر پناه، ۷۰ درصدشان نهایت گشته می‌شوند.

راه رفتن زیر نردبان

۴

بعضی اروپاییان عقیده دارند راه رفتن زیر نردبان، نشانه روی آوردن مصیبت است.





سیگار الکتریکی!

■ علی خاکبازان

در اینجا می بینید که بلافاصله بعد از کشیدن سیگار الکتریکی چه بر سر شخص می آید. این سیگارها با حرارت دادن به مایعی که حاوی نیکوتین و چند ماده دیگر است، دود تولید می کنند و بسیار خطرناک اند.

مغز

به محض اینکه نیکوتین وارد مغز می شود، سطح دوپامین پایین می آید. دوپامین یکی از عناصر حیاتی در مغز است و نقش پیام رسان عصبی را ایفا می کند. این ماده همچنین نقش مؤثری در کنترل دستگاه حرکتی بدن انسان دارد.

دهان

برخی از کسانی که از این نوع سیگار استفاده می کنند، می گویند که دهان و گلویشان خشک می شود و به سرفه می افتند.

قلب

سیگارهای الکتریکی نیکوتین دار، فشار خون را افزایش می دهند و در نتیجه احتمال حمله قلبی را بیشتر می کنند.

ریه

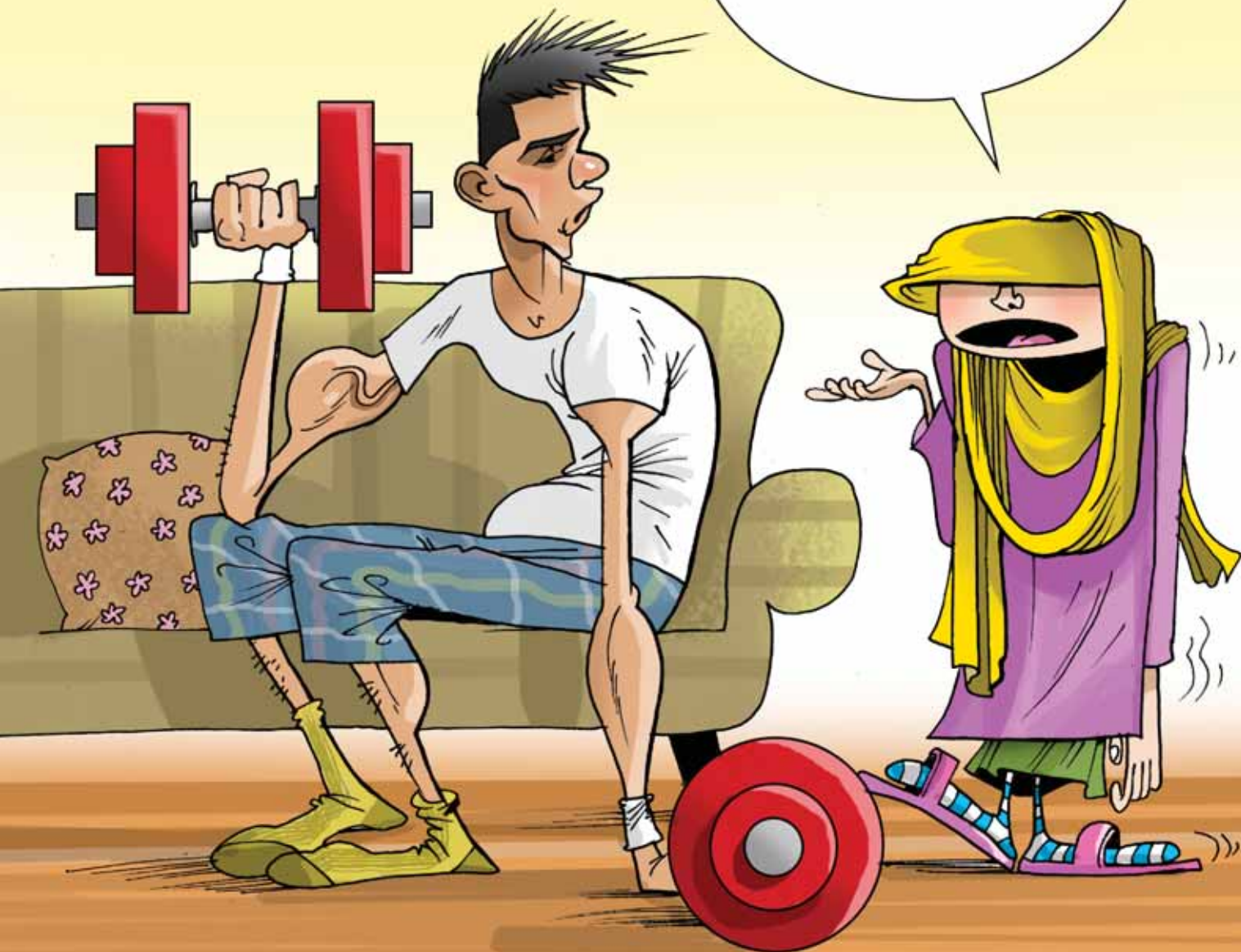
با کشیدن سیگار الکتریکی، ذرات بسیار بسیار ریزی همراه دود وارد ریه ها می شود و در آن رسوب می کند. این امر سبب التهاب ریه و افزایش خطر عفونت ریه ها می شود.

حیات بسیاری از مدارس کشور برای ورزش دانش آموزان، به ویژه دختران مناسب نیست و همین باعث شده بسیاری از این دانش آموزان مشکلات قامتی داشته باشند.



زیر نظر روح الله احمدی

ما محیط مناسب برای انجام دادن حرکات ورزشی نداریم؛ تو که داری چرا اشتباه می زنی داداش؟!





رشیرنامه

(منظومهٔ دنباله‌دار)

■ سعید سلیمان پورارومی

قسمت هفتم

اندر شکوفایی استعداد رشیر در فضایی مرطوب!

شنیرستم که در عصری بهاری

پر از شادی، ز رنج و غمه عاری

ز اسپک‌های فود بس شادمانه

رشیر آمر پس از تمرین به فانه

سوی حمام، آن بالابلا شد

کمی فم گشت و زیر دوش، جا شد

چو بار فستگی را دیر بر دوش

نهاد آن را زمین با یاری «دوش»

به روی کلهٔ فود ریفت شامپو

میان کف نهان گشت آن سر و رو

در این هنگام ناگه دست تقدیر

به او چو دار و او را کرد چوگیر!

ترنم کرد بیتی نافود آگاه

ز استعداد فود ناگه شر آگاه!

نوا ی فوانر نش چون یافت پُر واک

صدایی شد تمیز و شسته و پاک

به گوشش آن صدا آمر دلارا

بگفتا در دلش: به به، صدا را!

به کلی کرد زیر شر شر دوش

دگر حمام کردن را فراموش

به جای میکرو فون فواندهٔ ما

گرفته در کف فود سنگ پا را!

به ناگه فویشن را روی سن دیر

به استایلی ففن یک دور پرفید

دو تا تمینیف فوانر از «افتقاری»

سپس از «بانی» و بعرض «یساری»

ز هر نوعش، دو تا غمگین، سه تا شار

یک اجرای پلی بک هم ز «هیراد»

چو پایان دار او بر فوانر فود

سالن همچون سر او پر ز کف شد

هوادران گریبان کرده پاره

سالن یکریز می گوید: دوباره!

(بسا فوانرگان صاحب نام)

سلبریتی شدن از لطف حمام!

ز کنسرتش پسر راضی و فشنود

ولی آن سو پدر در فواب فوش بود

از آن بانگ بلند و شر شر آب

پیرید آقا اسد یک دفعه از فواب

صداهایی عجیب از سوی حمام

به گوشش فود همراه دیر امارام

چوید از جای فود عین ترقه

بزد پس بر در حمام، تَقّه

که من مشعوف گشتم بی نهایت

بیا بیرون، بده لطفاً رضایت

● دوست واقعی رو باید توی امتحان شناخت. البته خانواده‌ها نمی‌دارن

با هم بریم سفر و گر نه اون هم گزینهٔ خوبی بود.



پیک پیک مستون

■ مهرداد حسین‌زاده





بهر طویل

سلطان زبان، پدر

■ سعید طلایی

عید نوروز شد و فراغ و آسوده ز غوغای جهان، با دوسه کیف و چمدان، قصد سفر کرده و رفتیم به سوی همدان، شهر کهن سال ولی فوش برور و مثل همین رشد جوان. توی خیابان به دو توریست رسیدیم که بودند غریب و نگران، سر به گریبان و پریشان و دو تا نقشه گرفته به کف و داده ز کف هر دو امان. تا که مرا دید یکی شان به برم آمد و پرسید: «hello can you please help?» چرا من؟ مگر از ظاهر من هست عیان شدت بالای تسلط به زبان؟ ترس برم داشت ولی کرد غروم خوران پیش پدر جان که نباید بشوم ضایع و بدنام در این حال.

لذا زیر لب آرام yes می گفتم و لیفتن به لب های توریست آمد و پرسید «where is Babataher tomb?» خدایا چه کنیم؟ tomb دگر چیست؟ عجب صفت ناچور و غریبی ست. پدر جان و من این سوی و در آن سوی، دو توریست! چه شد مغز من انگار که زد ترمز و کرد ایست؟ مگر انگلیسی، چند لغت مثل how are you و hello نیست؟ به ناگاه پدر جان به سفن آمد و فرمود که

Yes sir! Go ahead then to the right of the crossroad, three miles away take a U-turn, there is Babataher tomb.

پدر زد وسط قال!

عجب است که من این همه در مدرسه هر هفته زبان خواندم و افسوس که انگار نه انگار. فقط نمره گرفتیم به ابهار و توسل به تقلب که نوشتیم به روی در و دیوار، فقط قاعده گفتند و کرامر که چه سفت است و چه فرار، فقط جزوه نوشتیم صدوشصت ورق کاغذ آچار am و is و were و are نوشتیم فقط آن همه homework به تکرار و به تکرار... ولی عاقبت کار نشد آنچه که باید بشود ظاهراً این بار. زبان خواندن ما مثل همان قصه شیرینی ست که سلطان جهان است ولی عیف که بی یال و دم و اشکم و کویال.

شما نیز که از نسل جوانید و شبیه خودمانید و کمابیش گرفتار زبانید، چه خوب است اگر بهر طویلی بنویسید و برای رفقا و در و همسایه بفوانید و چه بهتر که به تمرینش رشد جوان هم برسانید که هم چاپ شود هم بزنند جایزه ای از طرف ما بستانید در این سال.



بهر طویل، بهر جایزه

بهر طویل هایتان را در یکی از شبکه های اجتماعی به شماره رشد جوان (۰۹۰۲۳۳۶۷۷۹۹۹) ارسال کنید. ما به قلابانه ترین بهر طویل ها جایزه می دهیم.

در این کمبود آب ای سرو رعنا
بگو اسراف تو دارد چه معنا؟
شدری غافل ز قدر آب، گویی
بکن در مصرف آن صرفه جویی
رها کن جانم، این کنسرت آبی
بیا بیرون، بفوان بعداً حسابی
به خود آمد به ناگاه شاخ شمشاد
ز روی سن به زیر دوش افتاد
ز بابا عذر خواهی کرد فوراً
که عرفت حق بود، تاج سر من
به حوله فشک چون می کرد تن را
فقط با فویش می گفت این سفن را؛
ز استعداد خود کردم بسی کیف!
چه کنسرت بزرگی! عیف شد، عیف...!

ازامه دارد...





منظومه دهه هشتادری ها

ناز پرورده ها

■ اثر طبع عباس احمدی دهه شصتی

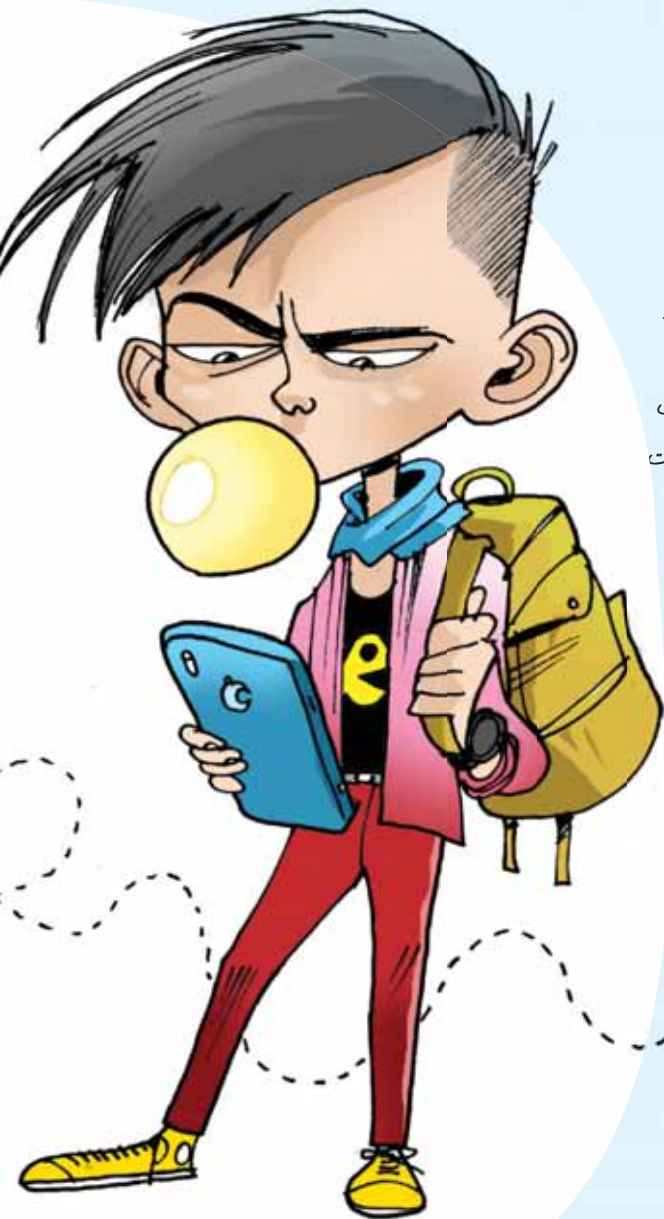
بار فرايا ز بيان بر تری
هرچه زبان گوید از آن بر تری
هست تویی، هستی مطلق تویی
راه امیر همه، الف تویی

...

در دهه شصت یک آموزگار
هم میزبه داشت و هم اقتدار
گفته شده: پوپ معلم کل است
هر که نفورده ست عزیزم، قُل است!
«سیلی او گرچه فضیلت ده است
گر تو به سیلی نرسانی به است»^۱
شیوه تربیتی آن زمان
بود پنان شیوه پنگیزخان!
هرچه بگنند نمکش می زنند
بچه بر را کتکش می زنند
پیش پدر پای نمی شد دراز
می شد اگر، مشیت و لگر بود و گاز!
بچه به هر خانه فراوان بسی
لوس و تنر هیچ نمی شرکسی
راز بقا بود به هنگام شام!
دیر بچینید غذا شر تمام

گوش نمی داد اگر بر ننه
می بزدش آن ننه با وردنه^۲
ظرف نمی شست اگر دفتری
از ننه می فوررد دو تا توستری
هیچ کسی پیرت صمبت نداشت
پاره به پیر عرض ارادت نداشت
تازه پو می رفت سوی مدرسه
می دیر آتبا که هوايش پسه
بچه بیچاره ز ترس مدیر
ثانیه ای نیز نمی کرد، دیر
دست فطاکار جوان روی میز
فطکش ناظم پو یکی تیغ تیز
با دو سه تا فبریه ناب شیلنگ
بچه ادب می شد و فیلی قشنگ!
فبریه او داشت ز بس درد و سوز
بچه نمی رفت توالت سه روز!
لیک کنون وضع عوض گشته است
دوره ای از نقض غرض گشته است
مرف معلم نبر ره به پای
موقع تدریس فورز های پای!
هرچه بگیرد به فودش رست فشم
روی کلاهش پنمانده ست پشم
فانم دینی و دبیر علوم
در کف این بچه شده مثل موم
فرد نکرده ست برایش تره
تازه کند لهن ورا مسفره
پول و پله گیرد و آن هم به زور
از پدرش، آن پسر لنهور
می پور آدامس درون کلاس
هست سرش داخل آیفون پلاس
مرف روی حرف پدر می زنند
بر ننه اش توپ و تشر می زنند

آی پسرا حرف پدر گوش کن
ز همت او را نه فراموش کن^۳
نیک بدان قدر بزرگان فویش
تا نرنی لطمه به ایمان فویش
فلق نکوی و ادب و احترام
زندگی این باشد و بس والسلام





شعر تر و خشک

دکتر شو

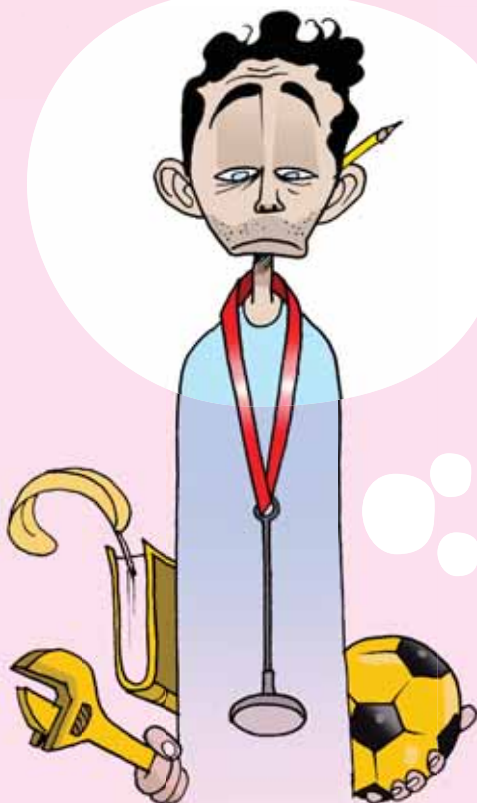
■ مهری استار احمد

پدر هر بار که کرده دهان باز
و مادر هرچه صحبت کرده آغاز
سفن ها از پزشکی بوده، اما
من استعداد دارم توی آواز

مرا گوید پدر با حالتی شیک
و مادر نیز با لحنی رهانیک
تو روزی می شوی دکتر، ولی من
دلم فوادر شوم روزی مکائیک

نمی آیم دگر کوتاه، زیرا
نباشد ذوق و استعداد میرا
ندارم هسرت دندان پزشکی
به شدت دوست دارم شاعری را

پدر از بنده فوادر نمره بیست
و مادر نیز هرفش غیر از او نیست
به من گویند دکتر شو، ولی من
دلم فوادر شوم یک فوتبالیست





شوفی فیزیکی

رعد و برق؛ دوری و دوستی

■ مهدی فرج‌اللهی

رعد، صدای گفت‌وگوی ابرهاست. چیزی در این مایه‌ها که «داداش برو کنار بزار بار ببارد».

برق هم نتیجه همین گفت‌وگو و کلاویژ شدن ابرها با هم و تقلیه بار الکتریکی است. گاهی هم بارهای الکتریکی راه خود را کج می‌کنند و تصمیم می‌گیرند مثل قطرات باران به زمین بیایند که باران بار الکتریکی یا همان صاعقه شکل می‌گیرد. صاعقه بسیار چیز است و مثل اصابتش آن قدر داغ می‌شود که دود از کله زمین بلند می‌شود.

بادبارک هوا کردن در هوای ابری و هنگام رعد و برق، می‌تواند بادبارک باز را هوا کند. ایستادن در مثل‌های مرتفع، رفتن به حمام، استفاده از تلفن از نوع ثابت و همراه و یک سری کارهای دیگر، احتمال آشنایی آدم با صاعقه را افزایش می‌دهد که در این صورت اولین آشنایی، آفرینش فواید بود. برای همین روی سافتمان‌های بلند صاعقه‌گیر نصب می‌کنند. وقتی صاعقه می‌زند، او را می‌گیرد و ول نمی‌کند و می‌گوید: «داداش داری اشتباه می‌زنی».

با اندازه‌گیری فاصله زمانی بین برق تا رعد، فاصله رعد و برق تا فودمان را می‌توانیم محاسبه کنیم. به زبان ساده‌تر:

$$d = \frac{v \times t}{\left(1 - \frac{v}{c}\right)} \xrightarrow[\text{سرعت نور}]{\text{سرعت صوت} \approx} \text{تقریباً} \Rightarrow d = v \times t$$

■ نمی‌دونم چرا موقع درس جواب دادن، به جمله «سکوت سرشار از ناگفته‌هاست» اعتقاد پیدا می‌کنم!





آقای کلاه‌کنده

■ عبدالله مقدمی

تاریخ‌فنج

بینم پسر جان، الان آتیا زمستان تمام شده یا نه؟

سلام آقای کلاه‌کنده. بله زمستان تمام شده. ولی فکر نکنم در فصل زمستان این کلاه بتواند کمکی به گرم‌شدن سرتان بکند.

چری؟ نکند مر چرید است؟

من این کلاه را برای سرما سرم نگذاشتم که...

شما بازیگر تلویزیون نبوده‌اید؟

یعنی تو مرا نشناخته‌ای؟

بازیگر؟! فب بله. ما در دوران تسلطمان چند تا قاره را هم زمان بازی داده‌ایم. بازیگر معمی بوده‌ایم.

عه! پس یک امضا به من می‌دهید؟ کدام سریال بازی کرده‌اید؟

ای بابا! هرچه هیپی نمی‌گوییم بلکه با این یال‌وکوپال بشناسی‌مان، انگار نه انگار. بابایان! ما ناپلئون بناپار تیم فیر سرمان.

اوه! من شما را می‌شناسم. شما شاه فرانسه بودید.

فرانسه و کل اروپا و مقداری از آفریقا و...

صبر کنید... صبر کنید... الان کمی دیگر بگذرد، ادعای تملک آپارتمان قسطنی ما را هم خواهید کرد.

ولش کن این حرف‌ها را... پس گفتم زمستان تمام شده؟ راستش من از زمستان قبلی می‌ترسم.

ناپلئون جان، آن وقت که باید از سرما می‌ترسیدید و نمی‌رفتید سر سیاه زمستان توی روسیه با روس‌ها بیفتید، نترسیدید. حالا که همه چیز تمام شده، می‌ترسید؟

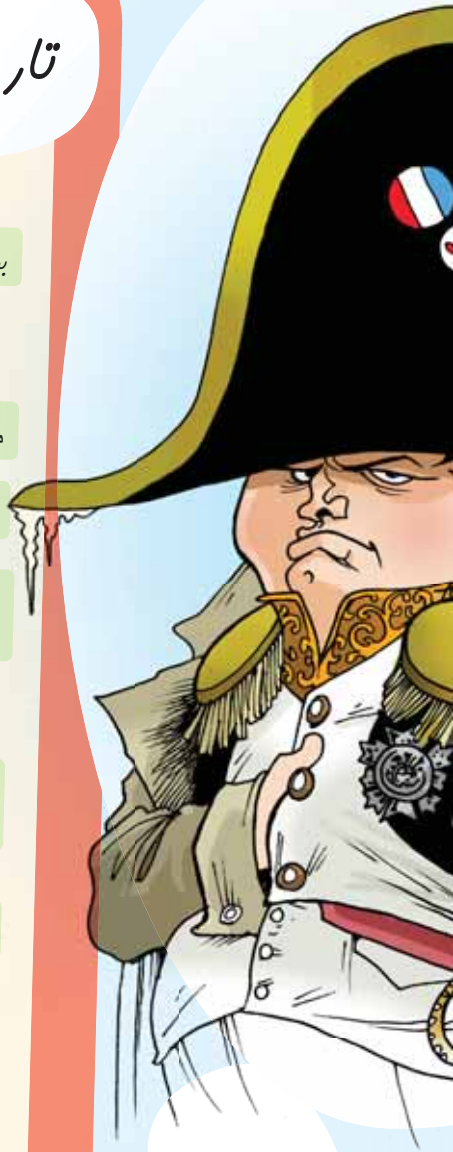
چوانی کردم. قامی کردم. فکر کردم سرمای مسکو هم مثل سرمای پاریس است. آخ... مسکو توی مشتتم بود ها! همه سر بازهایم شدند آدم‌برفی.

حالا قبلی فکرش را نکنید. به هر حال امروز هم یار و قاطره‌تان بین مردم از بین نرفته و هر از چندگاهی یار شما می‌افتند.

بااااا! ای ول! یعنی کیا یار من می‌افتند شما ایرانی‌ها؟

یکی توی شیرینی‌فروشی‌ها موقعی که شیرینی ناپلئونی می‌فروشم، یکی هم وقتی که با یک نمرة ناپلئونی در ب‌وداغان، با فلاکت توی امتحان قبول می‌شویم!

بیا این همه از سرما می‌ترسیدیم، آفرش هم رفتیم توی یف‌فال قنارها!





بخش اول: پازل نونوگرام

بفش اول، پازل

باز هم پازلی با قوانین پایه شبیه به سودوکو. در واقع این پازل هیچ قانونی اضافه بر سودوکو ندارد. فقط یکی از قوانینش با آن فرق دارد.

در سودوکو باید:

- همه اعداد ۱ تا ۹ در یک سطر باشند و طبیعتاً تکراری هم نباشند؛
- همه اعداد ۱ تا ۹ در یک ستون باشند و طبیعتاً تکراری هم نباشند؛
- همه اعداد ۱ تا ۹ در یک مربع ۳ در ۳ باشند و طبیعتاً تکراری هم نباشند.

در این پازل دو قانون اول را داریم و فقط قانون آخر متفاوت است. در واقع همه اعداد ۱ تا ۹ باید در یک فیکسا (Jigsaw) باشند و طبیعتاً تکراری هم نباشند. حالا فیکسا چیست؟ همین شکل‌های عجیب و غریبی که در پایین می‌بینید که با خطوط پُررنگ از بقیه فضا جدا شده‌اند.

- اول به پازل نمونه نگاه کنید؛

فب، قبل از اینکه راه حل پازل نمونه را ببینید، راهنمایی آن را ببینید. در این راهنمایی، در واقع به شما گفته‌ایم که خوب است به چه ترتیبی دنبال پیدا کردن خانه‌ها باشید. این تمرین، کمکتان می‌کند بعداً بتوانید فودتان پازل را به راحتی حل کنید.

- سعی کنید به کمک جدول راهنما، پاسخ پازل نمونه را پیدا کنید. این هم پاسخ، برای اینکه بتوانید از درستی جوابتان مطمئن شوید.

فب، حالا دست به کار شوید و چند تا از پازل‌ها را فودتان حل کنید. در چند پازل اول، جدول راهنما را هم گذاشته‌ایم.

			۸	۹			۳	
				۳	۴			
	۳							۶
۹						۴		
		۴	۱		۶	۷		
		۷						۲
۵								۸
			۲	۱				
	۸			۵	۲			

۱۱	۳۷	۵۶			۵۳	۵۴		۱۴
۴۰	۵۸	۵۷	۲۰			۵۵	۱۸	۳۴
۳۹		۵۰	۴	۱۵	۵۲	۵۱	۳۸	
	۹	۶	۸	۱۶	۳۰		۲۹	۲۸
۳	۱			۲			۲۶	۲۵
۲۱	۵		۷	۱۷	۲۳	۲۲	۲۴	
	۶۰	۵۹	۴۶	۱۲	۴۴	۱۹		۲۷
۴۱	۴۹	۳۱			۴۳	۳۳	۱۳	۳۵
۱۰		۳۲	۴۵			۴۷	۴۵	۳۶

۲	۷	۷	۸	۹	۱	۵	۳	۴
۸	۱	۹	۵	۳	۴	۶	۲	۷
۷	۳	۸	۴	۲	۵	۹	۱	۶
۹	۵	۲	۳	۷	۸	۴	۶	۱
۳	۲	۴	۱	۸	۶	۷	۹	۵
۱	۴	۷	۹	۶	۳	۸	۵	۲
۵	۶	۱	۷	۴	۹	۲	۸	۳
۶	۹	۵	۲	۱	۷	۳	۴	۸
۴	۸	۳	۶	۵	۲	۱	۷	۹

لیک قهرمانان جوان

معدت کشور: اطلاعاتی

در نیک سرگرمی‌های جوان شرکت کنید.

● هر چه به سرگرمی‌های بیشتری پاسخ دهید، امتیاز بیشتری کسب می‌کنید.

● مودت ارسال پاسخ‌ها تا پایان فروردین ۱۳۹۸ خواهد بود.

برای ارسال پاسخ‌هایتان به سایت javan.roshdmag.ir بروید.

۳۵	۲۱	۲۸		۳۸	۱۲	۳۶	۲۹	۶
	۱۹		۲۲	۲۳	۵۲	۴۷		۱۱
۳۷		۳۹		۴۸	۴۹	۴۰	۳۰	۱۲
	۱۴		۵۸		۵۳	۲	۱۵	
۱۷		۴۱	۴۲	۵	۵۰	۴۳		۹
	۱	۱۶	۲۴		۲۵		۲	
۳۱	۲۰	۴	۷	۲۶		۳۲		۱۰
۳۳		۴۴	۵۹	۴۵	۵۴		۵۵	
۳۴	۱۸	۲۷	۵۶	۵۱		۴۶	۵۷	۸

			۷					
۹		۲						۶
	۶		۹					
۱		۸		۲				۳
	۳						۸	
۴				۷		۲		۵
					۴		۱	
	۹					۳		۴
				۹				

در دامنه

شماره ۱

نوع: پازل

۱۰ امتیاز

۱۰ دقیقه

زمان پیشنهادی

بخش دوم، معمای منطقی:

در روستایی، ساکنان آن به سه دسته آدم‌های راست‌گو، آدم‌های دروغ‌گو و آدم‌های معمولی تقسیم می‌شوند. آدم‌های راست‌گو همیشه راست می‌گویند، آدم‌های دروغ‌گو بدون اینکه فعالیت بکشند، همیشه دروغ می‌گویند و آدم‌های معمولی گاهی راست و گاهی دروغ می‌گویند.

شماره ۴

نوع: ریاضی

۲۰ امتیاز

۲۰ دقیقه

زمان پیشنهادی

[معمای ۴]: در گفت‌وگو با سه نفر از ساکنان این روستا، می‌دانیم که یکی از آن‌ها راست‌گو، یکی دروغ‌گو و دیگری آدم معمولی است. رضا می‌گوید: امیر دروغ‌گوست. امیر می‌گوید: من آدم معمولی هستم، اما سامان دروغ‌گوست. سامان می‌گوید: رضا راست می‌گوید. معلوم کنید کدام یک از این سه نفر راست‌گو، کدام یک دروغ‌گو و کدام یک آدم معمولی است.

[معمای ۵]: در گفت‌وگو با چهار نفر دیگر، سارا می‌گوید:

نهال آدم معمولی است.

فرانک می‌گوید: اگر سارا راست‌گو باشد، من راست‌گو نیستم.

نسیم می‌گوید: فرانک دروغ‌گوست.

نهال می‌گوید: اگر فرانک راست بگوید، من راست‌گو هستم

و نسیم دروغ‌گوست.

می‌دانیم سارا و نسیم با هم دوست هستند و هر دو از ساکنان شهر هستند و یک کار را انجام می‌دهند (یعنی یا هر دو راست‌گویند، یا هر دو دروغ‌گویند یا هر دو آدم معمولی هستند. اگر هر دو معمولی باشند، در یک مکالمه یا هر دو راست می‌گویند، یا هر دو دروغ می‌گویند) درباره فرانک و نهال هم همین‌طور است.

در این جمع چه کسانی راست‌گو و چه کسانی دروغ‌گو هستند؟

شماره ۵

نوع: ریاضی

۲۰ امتیاز

۲۰ دقیقه

زمان پیشنهادی

[معمای ۶]: در جمع چهار نفره‌ای، می‌دانیم دقیقاً یک

آدم معمولی مشهور دارد. این فرد بر اساس تعداد نقرات

راست‌گو و دروغ‌گو در جمع، تصمیم می‌گیرد که راست بگوید

یا دروغ. به این صورت که اگر تعداد نقرات راست‌گو در

جمع بیشتر بود راست می‌گوید و اگر تعداد دروغ‌گوها بیشتر

بود، دروغ می‌گوید. در مکالمه‌ای این چهار نفر می‌گویند:

نفر اول: من آدم معمولی نیستم.

نفر دوم: اگر نفر اول راست‌گو باشد، نفر چهارم هم

راست می‌گوید.

نفر سوم: دو نفر در این جمع راست می‌گویند.

نفر چهارم: نفر دوم دروغ می‌گوید.

آدم معمولی در این جمع چه می‌کند؟ چرا؟

شماره ۶

نوع: ریاضی

۲۰ امتیاز

۲۰ دقیقه

زمان پیشنهادی

در دامنه

شماره ۲

نوع: پازل

۱۰ امتیاز

۱۰ دقیقه

زمان پیشنهادی

			۴		۵		
					۹		۲
				۷	۲		۶
	۲	۶	۱				
					۳	۷	۴
۹		۵		۶			
۲			۹				
		۷			۲		

۸	۲۲	۹		۴۳	۴۱		۴۴	۲۹
۵۸	۵۹	۴۵	۳	۲۳		۴	۴۶	
۵۲	۲۰	۴۷	۱۴		۴۲		۲۱	
۲۴				۲۵	۳۶	۳۴	۳۵	۳۱
۶۰	۶۱	۴۸	۱۷	۷	۱۸	۴۰	۳۹	۲۶
۱۲	۵	۶	۱۱	۱۰				۱۳
	۵۳		۱۵		۲۷	۵۴	۲	۲۸
	۵۵	۴۹		۱۹	۱	۵۰	۳۲	۳۰
۵۶	۵۷		۱۶	۵۱		۳۷	۳۸	۳۳

در دامنه

شماره ۳

نوع: پازل

۱۰ امتیاز

۱۰ دقیقه

زمان پیشنهادی

	۸		۱		۹			۷
۲	۶	۵						
								۵
					۲			
			۶		۴			
			۲					
۸								
						۹	۱	۸
۹			۲		۷		۴	



+ پیامک

سلام، وقتتان به‌خیر، تشکر بابت مجلهٔ سرگرم‌کننده‌تان.

می‌خواستم در مورد چاپ، نظری بدم. بعضی از مدارس، خرید مجله رو اجباری می‌کنن و بچه‌ها اصلاً تمایلی به استفاده از اون رو ندارند. ممنون از وقت گران‌قدرتان.

سلام بر شما، بله، اینکه اجباری می‌کنند و ممکن است این کار درست نباشد درست؛ اما ما تابه‌حال نشینده بودیم کسی از رشد جوان به این خوبی، خوشش نیاید و تمایلی به خواندنش نداشته باشند. شما حتی یک مجلهٔ تقلبی را که سعی می‌کرده ادای رشد جوان را در بیاورند، خواندید و لابد این پیامک را هم برای آن‌ها فرستادید و اشتباهی برای شمارهٔ ما آمده، درست گفتیم؟



اشتباه نشده. دوستی برایمان یک نقطه فرستادند. اصلاً در یادِ ما مفهوم در همین نقطه نهفته است. باید خاطر نشان کنم این نقطه، شبیه نقطه‌های ساده‌ای که گاهی شما در انتهای جملاتان می‌گذارید، نیست! این به‌اصطلاح انحنا و گردی و تقعر و تحدب، خیلی با نقاط دیگر فرق دارد. اصلاً در تمام تحریریه، همه ذره‌بین به دست نهشته و با توجه به متن‌هایی که در مجله چاپ شده، نقطه را تحلیل و تفسیر می‌کنند، ما که خرافاتی نیستیم! اما اصلاً این یک نقطهٔ جادویی است. شما هم حشش می‌کنید؟

زها فزینا

رسیده‌های دی

نظرانتان را برای ما
پیامک کنید:

۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹

مجله که در کل به شما تعلق دارد؛ اما این بخش، دیگر شور به شما تعلق داشتن را درآورده و یک‌باره هر چه شما برای ما بفرستید می‌خواند، پاسخ می‌دهد و چاپ می‌کند. شاید برایتان سؤال پیش بیاید که چرا بفرستید؟ این قدر راه ارتباطی داریم که نگو و نپرس؛ این از ایمیل‌مان: roshdmag.ir، این از rosind@rosind.ir که آنجا هم برایتان کلی مطلب به‌روز و سالمهٔ پیامکی مان: ۳۰۰۸۹۹۵۱۹، این هم از کانالمان: دست‌اول، نظر سنجی، مسابقه و... می‌گذاریم. با طرح پیشنهادها و حرف‌ها و درد دل‌هایتان، هم خودتان سبک می‌شوید و هم به ما کمک می‌کنید که بهتر شویم.



تقویم فروردین ماه ۱۳۹۸ زهرا صالحی زاده

۱ فروردین / عید نوروز

آغاز بهار از دوران باستان در ایران جشن گرفته می‌شود. اگر به استان فارس سفر کرده باشید و تخت جمشید را دیده باشید، باید چشمتان به سربازان هدیه به دست در نمای خارجی پلکان افتاده باشد. بعضی کارشناسان معتقدند در دوره هخامنشی، بعد از ساختن تخت جمشید در دوره داریوش بزرگ، آغاز بهار در این کاخ جشن گرفته می‌شد و نمایندگان کشورهای تابع ایران، با آوردن هدیه‌های بسیار برای شاه هخامنشی، در جشن نوروز شرکت می‌کردند.



۲۵ فروردین / روز بزرگداشت عطار

عطار در اصل گیاهان دارویی می‌فروخت و دکان عطاری بزرگی داشت. زندگی او از این راه می‌گذشت و ظاهراً کاسبی‌اش هم سکه بود. می‌گویند او به دلیل همین بی‌نیازی، هیچ‌وقت در ستایش امیر یا وزیری شعر نگفت و مستقل و از روی دل می‌سرود. او در کتاب خسرونامه‌اش شعری دارد از این قرار: «مصیبت‌نامه زاد رهروان است / الهی‌نامه گنج خسروان است / جهان معرفت اسرارنامه است / بهشت اهل دین مختارنامه است...» می‌توانید در این ابیات، نام چهار اثر عطار را پیدا کنید؟

۱۲ فروردین / روز جمهوری اسلامی

سال ۱۳۵۸، ایران ۳۵ میلیون نفر جمعیت داشت. روز ۱۲ فروردین، ۲۲ میلیون نفر از این تعداد، پای صندوق‌های رای رفتند و به این سوال جواب دادند: «جمهوری اسلامی؛ آری یا نه؟» بیش از ۲۰ میلیون رای به آری داده شد و ۱۴۰ هزار رای به نه. در این نظرسنجی فقط حدود ششصد هزار نفر از واجدین شرایط شرکت نکردند.

۲ فروردین / تغییر قبلهٔ مسلمین ۱۴ فروردین / مبعث

محمد صلی الله علیه و آله وسلم در مکه به پیامبری برگزیده شد و سیزده سال بعد از بعثت، به مدینه هجرت کرد. او از آغاز پیامبری تا بیشتر از چهارده سال، به‌سوی بیت‌المقدس در فلسطین نماز می‌خواند. اما وقتی در مکه بود، در جایی به سمت بیت‌المقدس می‌ایستاد که کعبه در میان ایشان و قبله‌گاهشان قرار گیرد. در مدینه ولی این کار انجام نمی‌شد و برای همین یهودیان که قبله‌گاه آنان نیز بیت‌المقدس بود، شروع کردند به کنایه‌زدن به پیامبر که او به‌سوی قبله ما نماز می‌خواند و سعادت او در همین امر است و... این اتفاق و مسائلی دیگر سبب شد پیامبر آرزو کند قبله به سمت کعبه تغییر یابد و جبرئیل مژده‌دهنده این تغییر قبله باشد.

